

روز اول

### سخنان بنا کننده

قرائت: فیلمیپان ۲: ۱ - ۴

هیچ سخن بد از دهان شما بیرون نیاید، بلکه آنچه بحسب حاجت و برای بنا نیکو

باشد تا شنوندگان را فیض رساند. افسسیان ۴: ۲۹

لری کرپ نویسنده نام آشنای ادبیات مسیحی که در زمینه روانشناسی مسیحی کتابهای با ارزشی را نوشته و یکی از کتاب هایش مدالی طلایی دال بر بیشتر از یک میلیون تیراژ را کسب نموده است؛ راجع به زندگی می نویسد: در نوجوانی لگنت زبان داشتم با این وجود از من دعوت شد که جلسه ای عبادتی را رهبری نمایم؛ اما من نتوانستم به خوبی صحبت کنم؛ در پایان جلسه بسیار ناراحت بودم؛ اما یکی از رهبران گذشته کلیسا که پیر مرد کهنسالی بود به سوی من آمد و گفت: « لری به خدمت ادامه بده؛ من ۱۰۰ درصد از تو حمایت خواهم نمود». همان سخنان تشویق آمیز مرا در مسیر خدمت نگاه داشتند و نگذاشتند ناامیدی بر من چیره شود.

در قرائت امروز و در مثال فوق روحیه ای را می بینیم که باعث می شود خدمت خدا ادامه پیدا کند. چه کسی می توانست حدس بزند که تشویق پیر مردی باعث بر آمدن خادم مفید برای کار خدا خواهد شد. سخنان بنا کننده شما بر همه ضعف ها و ناتوانیهای خادمین چیره می شوند و آنها را قدرت می دهند که کار خدا را به پیش برند. امروز شما چگونه برادری را تشویق خواهید نمود؟ آیا در پیرامون شما ایماندارن جوانی هستند که می توانید آنها را بنا کنید؟ آیا سخنان زبانتان بنا می کند یا ویران می نماید؟

روز دوم

سیمون

قرائت یوحنا ۱۰: ۲۲ - ۳۰

و من او را برای خود خواهم دید. و چشمان من بر او خواهد نگرست و نه چشم دیگری. اگر چه گرده‌هایم در اندرونم تلف شده باشد. ایوب ۱۹: ۲۷

در زمان قرون وسطی شهر کوچکی وجود داشت که از کلیسای مُجلیلی برخوردار بود؛ البته فقط اشخاص پولدار با لباس فاخر در آن شرکت می نمودند که از لحاظ تحصیلات و فرهنگ نیز خود را در سطح نسبتاً بالایی می دانستند. در همان شهر پیر مرد فقیری زندگی می کرد که ایماندار بود و رابطه بسیار نزدیکی با خدا داشت؛ ولی به خاطر طبقه اجتماعی اش نمی توانست در کلیسا شرکت کند؛ روزی کشیش کلیسا از کنار خانه مرد حقیر عبور می نمود، سری به پیر مرد زد و پرسید؟ سیمون چطوری؟ او پاسخ داد: «عالی، هر روز به حیاط خلوت منزل می روم؛ آنجا پُر از گلدهای زیبا است، با خدا خلوت می کنم و به او می گویم؟ سلام خداوند، من سیمون هستم، حالت چطور است؟» کشیش، در حالی که به عقل و الهیات پیر مرد می خندید؛ از او خدا حافظی نمود. مدتی گذشت و از بد روزگار، پیر مرد به شدت مریض شد؛ در خانه، بی رمق در بستر بیماری خوابیده بود؛ آن گلخانه زیبا به ویرانه ای بدل شده بود. در یکی از همان روزها کشیش باز از کنار منزل سیمون می گذشت که خواست از روی تفریح سری هم به سیمون بزند. وقتی وارد منزل شد متوجه حال بد و شرایط ناگوار پیر مرد شد؛ با تمسخر از او پرسید: «خوب بگو بینم سیمون باز هم به گلخانه ات می روی و با خدا احوال پرسی می کنی؟» سیمون با صدای گرفته رو به کشیش نمود و گفت: نه دیگر از شدت بیماری نمی توانم به گلها برسم و رمقی نیز برایم باقی نمانده که سخنی بر زبان آورم؛ اما هر روز کسی را می بینم که بر در خانه ام می گوید و می گوید: «سلام سیمون، من عیسی مسیح هستم، حالت چطور است؟» و همین مرا دلگرم می کند! من نمی دانم داستان فوق را کجا خوانده یا شنیده ام، اما یک چیز را خوب می دانم و آن این است که سرگذشت این پیر مرد در گذشته مصداق داشته و امروز نیز تکرار می شود. در قرائت امروز می بینیم که یهودیان مذهبی نما، همیشه با استناد بر دانسته های خود در پی بحث و جدل با عیسی مسیح بودند؛ در عوض خداوند می فرماید: «گوسفندان من آواز مرا می شنوند و من آنها را می شناسم و مرا متابعت می کنند. و من به آنها حیات جاودانی می دهم و تا به ابد هلاک نخواهند شد و هیچ کس آنها را از دست من نخواهد گرفت» (۲۷ و ۲۸). امروزه خداوند از طریق کلامش سخن می گوید؛ آیا صدای او را می شنویم، یا فقط در پی بحث و جدل و دلخوش به الهیات و دانسته های خود هستیم؟ آنچه خداوند در جستجوی آن می باشد، کلام زیبا و کلیسای بزرگ و سیستم مذهبی و دانش والا نیست؛ او به دنبال گلخانه ای می گردد تا با ما خلوت کند، با ما بماند و کلام او در ما بماند. « زیرا که چشمان خداوند در تمام جهان تردد می کند تا قوت خویش را بر آنانی که دل ایشان با او کامل است نمایان سازد» (دوم تواریخ ۱۶ : ۹). باشد که بتوانیم خلوتگاه ویران شده یا گمشده زندگیمان را دوباره احیا نماییم.

روز سوم

## برای خود او!

قرائت: مزمور ۶۳

کیست برای من در آسمان؟ و غیر از تو هیچ چیز را در زمین نمی خواهم.

مزمور ۷۳: ۲۵

پیرمردی صبح زود از خانه اش خارج شد. در راه با یک ماشین تصادف کرد و آسیب دید. عابراتی که رد می شدند به سرعت او را به اولین درمانگاه رساندند. پرستاران ابتدا زخمهای پیرمرد را پانسمان کردند سپس به او گفتند: باید از تو عکسبرداری شود تا جایی از بدنت آسیب ندیده باشد. پیرمرد غمگین شد و گفت عجله دارد و نیازی به عکسبرداری نیست. پرستاران از او دلیلش را پرسیدند. پیرمرد گفت: زنم در خانه سالمندان است. هر صبح آنجا می روم و صبحانه را با او می خورم. نمی خواهم دیر شود! پرستاری به او گفت: خودمان به او خبر می دهیم. پیرمرد با اندوه گفت: خیلی متأسفم. او آلزایمر دارد. چیزی را متوجه نخواهد شد! حتی مرا هم نمی شناسد! پرستار با حیرت گفت: وقتی که نمی داند شما چه کسی هستید، چرا هر روز صبح برای صرف صبحانه پیش او می روید؟ پیرمرد با صدایی گرفته، به آرامی گفت: اما من که می دانم او چه کسی است...! آیا بر رابطه ما با خدا چنین روحیه ای حاکم است؟ و واقعاً دو طرفه است؟ اغلب خدا را بواسطه کارهایی که برایمان انجام می دهد؛ گرامی می داریم. آیا می توانیم مانند آساف بگوییم: «غیر از تو هیچ چیز را در زمین نمی خواهم». آیا خدا را بخاطر خودش دوست می داریم؟ باید در رابطه روحانی خود با او به جایی برسیم که بگوییم: «جان من تشنه تو است و جسد من مشتاق تو در زمین خشک تشنه بی آب» (۶۳: ۱). باشد که دعاهایمان از صیرف درخواست نمودن به پرستش تبدیل شوند و برای خود او به ملاقاتش رویم.

روز چهارم

### فواید پاره آجر!

قرائت: اول یوحنا ۳: ۱۱ - ۲۴

لکن کسی که معیشت دنیوی دارد و برادر خود را محتاج بیند و رحمت خود را از

او باز دارد، چگونه محبت خدا در او ساکن است؟ اول یوحنا ۳: ۱۷

روزی مردی ثروتمند در اتومبیل جدید و گران قیمت خود با سرعت فراوان از خیابان کم رفت و آمدی می گذشت. ناگهان از بین دو اتومبیل پارک شده در کنار خیابان پسر بچه ای پاره آجری به سمت او پرتاب کرد. پاره آجر به اتومبیل او برخورد کرد. مرد پایش را روی ترمز گذاشت و سریع پیاده شد و دید که اتومبیلش صدمه زیادی دیده است. به طرف پسرک رفت و او را سرزنش کرد. پسرک گریان با تلاش فراوان بالاخره توانست توجه مرد را به سمت پیاده رو؛ جایی که برادر فلجش از روی صندلی چرخدار به زمین افتاده بود، جلب کند. پسرک گفت: "اینجا خیابان خلوتی است و به ندرت کسی از آن عبور می کند. برادر بزرگم از روی صندلی چرخدارش به زمین افتاده و من زور کافی برای بلند کردنش ندارم. برای اینکه شما را متوقف کنم ناچار شدم از این پاره آجر استفاده کنم." مرد بسیار متاثر شد و از پسر عذر خواهی کرد. برادر پسرک را بلند کرد و روی صندلی نشانند و سوار اتومبیل گرانتیمتش شد و به راهش ادامه داد. در زندگی آنقدر با سرعت حرکت نکنید که دیگران مجبور شوند برای جلب توجه شما پاره آجر به طرفتان پرتاب کنند! خدا در روح ما زمزمه می کند و با قلب ما حرف می زند. اما بعضی اوقات، زمانی که ما وقت نداریم گوش کنیم، او مجبور می شود پاره آجری به سمت ما پرتاب کند. انتخاب از خودمان است که گوش کنیم یا نه! کلام خدا به ما می آموزد که نمی توانیم در مقابل نیازهای مردم پیرامونمان بی تفاوت باشیم. عیسی مسیح در مثل سامری نیکو نشان می دهد که رسیدگی به نیازمندی دیگران چقدر مهم است. یعقوب برادر خداوند می فرماید: پس اگر برادری یا خواهری برهنه و محتاج خوراک روزینه باشد و کسی از شما بدیشان گوید: "به سلامتی بروید و گرم و سیر شوید"، لیکن مایحتاج بدن را بدیشان ندهد، چه نفع دارد؟ ( یعقوب ۲: ۱۵ - ۱۷).

روز پنجم

خط تیره

قرائت اعمال ۲۰: ۱۸-۲۷

لیکن این چیزها را به هیچ می‌شمارم، بلکه جان خود را عزیز نمی‌دارم تا دور خود را به خوشی به انجام رسانم و آن خدمتی را که از خداوند عیسی یافته‌ام که به بشارت فیض خدا شهادت دهم. (اعمال ۲۰: ۲۴)

وقتی در مراسم تدفین یا یادبود شخصی شرکت می‌کنیم و به آرامگاه می‌رویم؛ اغلب با سنگ قبرهای بسیاری مواجه می‌شویم که بر روی آنها حروفی حک شده اند که اغلب شامل اسم متوفی و تاریخ تولد و وفات می‌باشند. نوشته جات مطرح شده اغلب توجه ما را به خود جلب می‌نمایند و هر کدام نیز مفاهیمی را در بر دارند: اسم، تاریخ تولد، تاریخ وفات... اما در میان همه این نگارشها، علامت کوچکی وجود دارد که مفهوم بسی عمیق تر است؛ میان دو تاریخ تولد و وفات، خط تیره ای وجود دارد که علی‌رغم کوچک بودن، مفهوم بسیاری را در خود نهفته است. این علامت اشاره به طول عمر دارد و علاوه بر کوچک و ساده بودنش این سوال عمیق را در بر دارد که عُمر شخص متوفی چگونه گذشت؟ و در ذهن ما نیز این سوال را ایجاد می‌نماید که می‌خواهیم عُمر خود را چگونه سپری نماییم؟ در قرائت امروز ملاحظه می‌کنیم که پولس رسول چگونه و با چه کیفیتی زندگی می‌نماید. او در نوشته هایش خاطر نشان می‌سازد که افتخاراتش را فضله می‌شمارد و زندگی برای او مصداق فرصتی است که مسیح را خدمت نماید (مرا زیستن مسیح است) و با نزدیک شدن به پایان زندگی با افتخار می‌گوید: «دوره خود را به کمال رسانیده، ایمان را محفوظ داشته‌ام» (دوم تیموتائوس ۴: ۷). باشد که ما هم بتوانیم راجع به این خط تیره با افتخار صحبت کنیم!

روز سی و یکم

## ارزش یک زندگی

قرائت: دوم سموئیل ۹

مغیوشت بر سفره من مثل یکی از پسران پادشاه خواهد خورد (۹: ۱۱)

کارگری انگلیسی و همسرش، که سالهای بسیاری از ازدواجشان می گذشت، وقتی باخبر شدند که اولین فرزندشان در راه است بسیار هیجان زده شدند. مرد مذکور با ذوق و اشتیاق بسیار این خبر خوب را نزد همکارانش بازگو کرد. و به آنها گفت که خدا دعاهایش را اجابت نموده است. ولی آنها او را بخاطر اینکه برای بچه دار شدن از خدا درخواست کمک کرده است؛ مسخره کردند.

وقتی که بچه متولد شد، والدین او متوجه شدند که به بیماری سندروم داون مبتلا است! بالاخره زمان آن فرا رسید که مرد کارگر به سر کار برگردد و متحیر بود که چگونه با همکارانش که او را مورد تمسخر قرار داده بودند؛ روبرو شود؟ او دعا کرد: خداوندا خواهش می کنم به من حکمت ببخش» اما با همان چیزی که می ترسید، روبرو شد. چند نفر ریشخندکنان گفتند: «خوب، پس خدا، این بچه ناقص را به تو بخشیده است!» کارگر بیچاره که به تازگی طعم پدر بودن را چشیده بود؛ برای مدتی طولانی مکث کرد و به آرامی از خداوند خواست تا او را کمک کند. سرانجام چنین پاسخ داد: «خوشحال هستم که خدا این بچه را به من داد نه به شما»

همانطور که این مرد بچه معلولش را به مانند هدیه ای از خدا پذیرفت، داود پادشاه نیز شادمان شد از اینکه مهربانی اش را به پسر بزرگ شائول نشان دهد؛ کسی که از هر دو پا می لنگید (۲ سموئیل ۹: ۳). شاید بعضی ها مغیوشت را به خاطر چلاق بودنش از خود می راندند، اما کار داود در حق مغیوشت نشان داد که زندگی وی برای او ارزشمند است. از نظر خدا، هر شخصی مهم است. او تنها فرزندش را فرستاد تا برای ما بمیرد. باشد که با قدرشناسی بیاد آوریم که او چقدر برای زندگی بشر ارزش قائل است. فارغ از اینکه مشکلی فیزیکی و یا ظاهری دارد.

روز ششم

## مشکلات

قرائت: عبرانیان ۱۲: ۴ - ۱۳

لکن هر تادیب در حال، نه از خوشیها بلکه از دردها می نماید، اما در آخر میوه عدالت سلامتی را برای آنانی که از آن ریاضت یافته اند بار می آورد (عبرانیان ۱۲: ۱۱).

روزی سوراخ کوچکی در یک پیله ابریشم ظاهر شد. شخصی نشست و ساعتها تقلائی پروانه برای بیرون آمدن از سوراخ کوچک پیله را تماشا کرد. ناگهان تقلائی پروانه متوقف شد و به نظر رسید که خسته شده و دیگر نمی تواند به تلاشش ادامه دهد. آن شخص مصمم شد به پروانه کمک کند و با برش قیچی سوراخ پیله را گشاد کرد. پروانه به راحتی از پیله خارج شد اما جثه اش ضعیف و بالهایش چروکیده بودند. آن شخص به تماشای پروانه ادامه داد. او انتظار داشت پر پروانه گسترده و مستحکم شود واز جثه او محافظت کند اما چنین نشد. در واقع پروانه ناچار شد همه عمر را روی زمین بخزد. و هرگز نتوانست با بالهایش پرواز کند. آن شخص مهربان نفهمید که محدودیت پیله و تقلا برای خارج شدن از سوراخ ریز را خدا برای پروانه مقرر نموده بود تا به آن وسیله مایعی از بدنش ترشح شود و پس از خروج از پیله به او امکان پرواز دهد. گاهی اوقات در زندگی روحانی نیز فقط به تقلا نیاز داریم. اگر خداوند مقرر می کرد بدون هیچ مشکلی زندگی کنیم، فلج می شدیم به اندازه کافی قوی نمی شدیم و هرگز نمی توانستیم پرواز کنیم!

در قرائت امروز ملاحظه می کنید که مشکلات نه از روی نفرت بلکه از محبت خدا در زندگی فرزندانش مقرر شده اند تا در آخر میوه عدالت سلامتی را به ارمغان آورند. گرچه سختی ها در ابتدا مُشکل و فوق از طاقت می نمایند اما در آخر پرهای زیبایی برای پرواز نمودن و اوج گرفتن به ما خواهند داد.

روز هفتم

## تفاوت!

قرائت: اول تیموتائوس ۳: ۱-۱۲

ولی اگر کسی برای خویشان و علی‌الخصوص اهل خانه خود تدبیر نکند، منکر

ایمان و پست‌تر از بی‌ایمان است. (اول تیموتائوس ۵: ۸)

سالها پیش دو سریال متفاوت از زندگی دو دانشمند مشهور، ماری کوری و گراهام بل، پخش شد که صرف نظر از مسائل علمی، نکته اخلاقی عمیقی را در بر داشت. سریال نشان می‌داد که ماری کوری آنقدر در تحقیقات علمی خود مشغول است که هیچ وقتی برای مصاحبت با تنها دخترش نداشت اما درست بر عکس، گراهام بل با وجود مشغولیت های بسیار، وقت بسیاری با پدر بد اخلاق و مادر ناشنوی خود صرف می‌نمود. این وقت گذاشتن آنقدر عمیق بود که حتی مشهور ترین اختراعش نیز از دل مصاحبت با پدر و مادرش بوجود آمد. صحبت های بسیار با پدر پزشک، راجع به ارتعاش در سیستم شنوایی انسان و نیاز مادر به شنوایی بهتر، همگی او را به چنین نقطه ای رسانید. بعد ها متوجه شدم که گراهام بل ایماندار بوده و دلیل چنین رفتاری را بهتر درک نمودم. کلام خدا به ما می‌آموزد که: «اگر کسی برای خویشان و علی‌الخصوص اهل خانه خود تدبیر نکند، منکر ایمان و پست‌تر از بی‌ایمان است». وقت گذاشتن، صحبت کردن و مصاحبت داشتن با اعضا خانواده بخشی از این تدبیر روحانی است. اهمیت تدبیر نمودن و توجه به خانواده آنقدر مهم است که در قرائت امروز ملاحظه می‌کنیم که یکی از خصوصیات رهبران و شماسان و خادمان این است که مدبر اهل خانه خود باشند.

روز سی ام

## سؤالات بیهوده

قرائت: تثنیه ۳۰: ۱۱-۱۴

بلکه این کلام بسیار نزدیک تو است و در دهان و دل تو است تا آن را بجا آوری.

تثنیه ۳۰: ۱۴

یکی از دوستانم دختری پنج ساله دارد و با سوالاتی که می‌پرسد انگار می‌خواهد مثل پدرش بعدها الهیدان شود: «پدر، آیا فرشته‌ها می‌خوابند؟» پدر الهیدان بعد از کمی سبک سنگین کردن سوال، می‌گوید: «بله، فکر می‌کنم که آنها می‌خوابند!» اما دختر کوچولو که انگار منتظر چنین جوابی بود پرسید: «خُب، اگر اینطوری است پس آنها موقع خوابیدن چگونه لباس خوابشان را از روی بالهایشان می‌پوشند؟!» ما هم ممکن است گاهی مثل این دختر کوچولو باشیم. هرگز بنظر نمی‌رسد که آنقدر رشد کرده باشیم که سوالاتی را که می‌پرسیم حقیقتاً مطابق نیاز و پرسشگری ذهنمان باشند. البته خوب است که کنجکاو باشیم اما خوب نیست که ذهنمان پر از مسائلی باشند که در حقیقت مهم و ضروری نبوده و فقط برای خالی نبودن عریضه چیزی را مطرح می‌نماییم. گاهی اوقات وجود بعضی سوالات می‌تواند ما را از ایمانمان به حاشیه برند.

آنچه که ما نیاز داریم درباره خدا و اراده اش بدانیم به روشنی در کلامش آمده است. کلماتی که خدا از طریق موسی با قومش در میان می‌گذارد، همچنان امروز نیز در مورد ما صدق می‌کنند: «زیرا این حکمی که من امروز به تو امر می‌فرمایم برای تو مشکل نیست و از تو دور نیست... بلکه این کلام بسیار نزدیک تو است و در دهان و دل تو است تا آن را بجا آوری» (تثنیه ۳۰: ۱۱، ۱۴).

کتاب مقدس کتابی معماگونه نیست؛ بلکه مکاشفه است. کتابی که خدا همه آن چیزی که لازم است بدانیم تا تغییر بیابیم را به ما فرموده است تا در همه اوضاع زندگی‌مان، همانی بشویم که وی می‌خواهد.

روز بیست و نهم

## در دستان اطمینان بخش خدا

قرائت: لوقا ۱: ۲۶-۳۸

مریم گفت: "اینک کنیز خداوندم. مرا بر حسب سخن تو واقع شود" (۱: ۳۸)

مادام جین گیون (۱۶۴۸ - ۱۷۱۷)، زمانی که تنها ۱۶ سال داشت، مجبور شد که با مرد علیلی که ۲۲ سال از وی بزرگتر بود ازدواج کند. او شاهد این بود که ازدواجش کاملاً مملو از تحقیر و اهانت است. شوهر وی اغلب عصبانی و مایخولیایی بود. مادر شوهرش نیز زن عیب جوی بیرحمی بود و او را مثل یک کلفت تحقیر می کرد. علی رغم تمامی تلاشهای محبت آمیز وی نسبت به شوهر و خانواده اش، او همچنان با سنگدلی و قساوت، مورد نکوهش و بازخواست قرار می گرفت.

شوهرش او را از رفتن به کلیسا منع نموده بود، به همین خاطر بناچار بوسیله کتاب مقدس در جستجوی خدا بود و در خلوت او را ستایش می نمود. او یاد گرفت که حتی در این اوضاع ملالت بار «در دستان اطمینان بخش خدا، کاملاً خوب است». در کتابش تحت عنوان «تجربه عمقهای عیسی مسیح» می نویسد: تسلیم کردن خود به مسیح کلید عمقهای غیرقابل درک وی است. تسلیم شدن، کلید زندگی روحانی است. چگونه می توانیم شرایط سخت و دشوار را پذیرفته و خود را به او تسلیم نماییم؟ جوابی که مریم به فرشته خدا در لوقا ۱: ۳۸، داد می تواند راهگشای ما باشد. تنها راه برای داشتن رویکردی مشابه وی، ایمان آوردن به این است که اراده خدا "نیکو و پسندیده و کامل است" (رومیان ۱۲: ۲) و اراده خود را به او بسپاریم و صبورانه هر روزمان را به او تفویض کنیم. دعای ما می تواند این باشد: "باشد که برای من موافق کلام تو بشود." زمانی که خود را به اراده خدا می سپارید، لازم نیست که بترسید و شک نمایید، چرا که می دانیم همه چیز تحت کنترل اوست و اینکه او همیشه نزدیک ما است. هر کسی که خود را به خدا می سپارد هرگز توسط او ترک نمی شود.

روز هشتم

## عروس زشت!

قرائت مکاشفه ۱۹: ۱ - ۱۰

کسی که عروس دارد داماد است، اما دوست داماد که ایستاده آواز او را می شنود، از آواز داماد بسیار خشنود می گردد (یوحنا ۳: ۲۹)

حدود شش سال پیش در حضور یکی از دوستانم، از اوضاع بد کلیسای مسیح شکایت می نمودم. بعد از این گفتگو، فکری در ذهنم خطور کرد؛ فرض کنیم که من در مراسم عروسی یکی از دوستانم شرکت کنم و ناگهان به سوی داماد یعنی دوستم بروم و بدون تعارف به او بگویم: «عروست چقدر زشت است!» در شرایط عادی هیچکس چنین کاری را انجام نخواهد داد چرا که فارغ از اینکه عروس تا چه اندازه زشت و بد ترکیب باشد، برای داماد آنقدر زیبا و خورشید پُر فروغی است که هیچ کس و هیچ چیز نمی تواند عشق او را به خود جلب نماید. ناگهان احساس کردم که در مورد خداوند نیز همین حالت می تواند صادق باشد. وقتی که فقط زشتی کلیسای مسیح را ذکر می کنم؛ گویی که به خداوند می گویم: «عروست چقدر زشت است!»

در اینکه عروس مسیح یعنی کلیسا، زشت و بد ترکیب می باشد، هیچ شکی وجود ندارد! به همین دلیل داماد آسمانی (عیسی مسیح) خون خود را برای پاک نمودنش ریخته است و روزی برای بردن عروسش و برگزاری جشن عروسی بزرگی خواهد آمد. شادی و وجد نماییم و او را تمجید کنیم زیرا که نکاح بره رسیده است و عروس او خود را حاضر ساخته است (مکاشفه ۱۹: ۷). بیایید از شادی داماد وجد و تمجید نماییم! و به احترام داماد و عشق او، به عروسش بی احترامی ننماییم، گرچه زیبا و خوش رو بنظر نیاید!



روز نهم

## حرکت بر خلاف جریان!

قرائت: اول پطرس ۴: ۱-۵

و همشکل این جهان نشوید بلکه به تازگی ذهن خود صورت خود را تبدیل دهید.

رومیان ۱۲: ۲

در اواخر فصل بهار به همراه دوستانم برای ماهیگیری به رودخانه های اطراف شهرمان می رفتیم؛ گاهی برای کنترل شدت آب رودخانه، آب بندهایی بر روی آنها ساخته می شد؛ و من در حین ماهیگیری با تعجب شاهد بودم که چطور ماهی ها بر خلاف مسیر رودخانه شنا می کنند و حتی خود را بر فراز آب بند می رسانند تا به سوی دیگر آن بروند؛ و عجیب آنکه درست بر عکس حرکت سیل آب های بهاری، با موفقیت سفر خود را به پایان می رسانند.

در اطاعت از استادمان، ما نیز باید مصمم باشیم که بر خلاف جریان جامعه حرکت کنیم و بدانیم که به عنوان پیروان عیسی مسیح، انگیزه ها، ارزشها و علایق ما در محدوده متفاوتی از سایر مردم دنیا قرار گرفته اند. این همان روشی بود که بوسیله آن مردم خدانشناس با دیدن نوع زندگی ایمانداران کلیسای اولیه شگفت زده می شدند و طرز زندگیشان زیر سوال می رفت! پطرس رسول می نویسد: «و در این متعجب هستند که شما همراه ایشان بسوی همین اسراف اوباشی نمی شتابید و شما را دشنام می دهند» (اول پطرس ۴: ۴). وظیفه ما پیروی از فرهنگ محیط پیرامونمان نیست؛ بلکه تبعیت از فرهنگ الهی است که در کتاب مقدس مکشوف می باشد؛ اگرچه مخالفت ها و دشواری ها و دشنامها به مثابه شدت سیلابهای خروشان بر خلاف مسیر رودخانه باشند،

عمری ز پی مراد ضایع دارم وز دور فلک چیست که نافع دارم

باهر که بگفتم که با تو دوست شدم شد دشمن و وه که چه طالع دارم «حافظ»

روز بیست و هشتم

## ویروس

قرائت: دوم تیموتائوس ۱۰: ۳-۶

هر فکری را به اطاعت مسیح اسیر می سازیم. دوم قرنتیان ۱۰: ۵

بعضی وقتها کامپیوترم مرا به اوج شادی می رساند و می خواهم مانند عقاب پرواز کنم و برخی مواقع نیز مرا دیوانه می کند طوری که می خواهم خردش کنم. در «روزهای خوب» از کامپیوترم راضی هستم ولی در «روزهای بد» از خرید کامپیوترم پشیمان می شوم. اخیراً با ویروسی درگیر بودم که کامپیوترم را مختل نموده بود. آنچه که مرا از همه بیشتر آزار می دهد این است که ویروسها مشکل ساز بوده و روزهای بد کامپیوترم را رقم می زنند. بدتر از آن اینکه، من به ویروس اجازه دادم که از طریق نامه الکترونیکی که فکر می کردم مشکلی ندارد، وارد سیستم من شود.

گناه، مانند یک ویروس کامپیوتر است. شیطان می خواهد با آلوده کردن افکار مسیحیان آنها را از بین ببرد. ولی پولس رسول از ایمانداران قرن تس تمنا دارد که: «هر فکری را به اطاعت مسیح اسیر سازند» (دوم قرنتیان ۱۰: ۵). وقتی که ما به ویروسی اجازه ورود به سیستم کامپیوتری خود را می دهیم، مانند این است که اجازه دهیم زندگیمان را تاریکی فراگیرد. وقتی که خود را بدون تفکر الهی رها بگذاریم؛ پیغامهای ضد خدا که در فرهنگ امروزی ما نیز کم نیستند، در افکارمان نفوذ کرده و اثر مخرب خود را خواهند داشت. ما حفاظت از خود را جدی نمی گیریم. در نتیجه نمی توانیم گناهی که فکر ما را مختل کرده است را ببینیم. ولی با اعتراف گناه، مطالعه کلام خدا و دعا می توانیم دیواری محکم یا مانعی محکم برای محافظت از فکرمان بنا کنیم و به کمک روح القدس، فکرمان را از میهمانانی ناخوانده، دور نگاه داریم.

فکرت ای پدر مرا گرامی است تنها فکر تو بهترین هادی است

فکر من خطا، خوار و اشتباه فکر من بد و محدود و گناه

فکر تو عالی، ثابت بی نظیر فکر تو عمیق، تغییر ناپذیر

فکر تو حل هر کار سختی است جلال بر نامت، فکرت عجیب است

روز بیست و هفتم

اینان را ببخش...!

قرائت: لوقا ۲۳: ۲۶-۳۴

عیسی گفت: «ای پدر اینها را بیامرزش، زیرا که نمی دانند چه می کنند»

لوقا ۲۳: ۲۴

در سال ۲۰۰۲ برای تدریس در یک کنفرانس کتاب مقدس به کشور اندونزی مسافرت کردم. اولین شب، کمی زودتر به کلیسای میزبان رفتم. شبان آن کلیسا از من خواست که از محدوده ساختمان کلیسا بازدید کنم. حقیقتاً ساختمان زیبای بی نظیری داشت.

سپس او مرا به سالن تحتانی که جلسات در آنجا تشکیل می شد؛ هدایت نمود. در ابتدای سالن منبر و میز عشاء ربانی گذاشته شده بود. در پشت آنها دیوار نه چندان جالب بتونی قرار داشت که رنگ هم نشده بود و بر روی آن صلیب چوبی بزرگی نصب شده بود. در قسمت پایین، کلماتی به زبان محلی نوشته شده بود. از او خواستم نوشته را برایم بخواند و وقتی که او جمله مشهور مسیح بر بالای صلیب را برایم خواند، کاملاً متعجب شدم: «ای پدر اینها را بیامرزش، زیرا که نمی دانند چه می کنند».

از او پرسیدم که آیا دلیل خاصی برای وجود چنین دیواری در این بخش از کلیسا وجود دارد؟! و او پاسخ داد که سالها پیش غوغا و نزاعی بزرگ در شهر بر پا شد و ۲۱ کلیسا از جمله کلیسای ما را در یک روز با خاک یکسان کردند. آن دیوار با معماری قدیمی تنها چیزی بود که از گذشته باقی مانده بود.

آن دیوار و آن آیه، یادبودی از رحمت مسیح بر روی صلیب بودند و درحقیقت پیغام کلیسا برای آن شهر محسوب می شد. انتقام و خشونت هرگز نمی توانند پاسخ تسکین دهنده ای برای این جهان منفور و آشفته باشند. در حالی که رحمت مسیح می تواند، همان گونه که ۲۰۰۰ سال عمل نمود، امروز نیز ما را به آرامش رساند. بنابراین در بدترین مناقشه های شهرتان، در بدترین مجادلات الهیاتی کلیسا هایتان و در بدترین اختلافات ایمانداران، بیایید به رحمت خدا رجوع نموده و از او بخواهیم که بازهم رحمت خود را بر ما بتابد زیرا نمی دانیم چه می کنیم!

روز دهم

ناسازگاری؟

قرائت: اول پطرس ۳: ۸-۱۷

خلاصه همه شما یک رای و همدرد و برادر و دوست و مشفق و فروتن باشید

اول پطرس ۳: ۸

سالها پیش هنگام انتخابات پارلمان فرا رسیده بود و تبلیغات و حال و هوای انتخابات همه را به خود جلب نموده بود و هر کس بر اساس ایده ها و برنامه های طرح شده، از کاندیدایی طرف داری می نمود. در این میان، متوجه شدم که مادر بزرگم هم برای خود نمایندگی ای را انتخاب نموده است؛ وقتی از او دلیل حمایتی را جویا شدم، پاسخ داد: «اول اینکه کاندیدای مورد علاقه من در عکس انتخاباتی خود، لباس بسیار شیکی پوشیده بود و کراوات قشنگی زده بود؛ دوم اینکه شباهت بسیار زیادی به برادر عزیزم دارد!»

گاهی قضاوت و نگرش ما راجع به مردم پیرامون مان تا همین اندازه خنده دار و سطحی است. اما خدا ما را دعوت کرده است که روش متفاوتی را اتخاذ نماییم: «همه شما یک رای و همدرد و برادر دوست و مشفق و فروتن باشید. و بدی به عوض بدی و دشنام به عوض دشنام مدهید بلکه برعکس برکت بطلبید زیرا که می دانید برای این خوانده شده اید تا وارث برکت شوید» (۱ پطرس ۳: ۸-۹).

اسوالد چمبرز در کتاب معروفش تحت عنوان «جد و جهد من برای جلال او»، این حقیقت را یادآوری می کند که: «در زندگی روحانی، باید مواظب باشیم که مطابق کششهای طبیعیمان رفتار نکنیم. هر کسی کششهای طبیعی خودش را دارد. از بعضی مردم خوشمان نمی آید و از بعضی دیگر خوشمان می آید. اما هرگز نباید به این احساسات مثبت و منفی اجازه بدهیم که زندگی مسیحی ما را در دست بگیرند. اگر ما در "نور قدم می زنیم"، همانگونه که خدا در نور است، آنگاه خدا به ما عطا می کند که حتی با کسانی که به طور طبیعی بطرفشان جذب نمی شویم، مشارکت داشته باشیم.» طبیعی است که نسبت به دیگران احساساتی مثبت و منفی داشته باشیم. اما زمانی که در روابطمان در پی جلال خدا باشیم، آنگاه شفقت، مهربانی، فروتنی و محبت همچون قدمهای فوق طبیعی از جانب خدا ما را کمک می کنند که با این ناسازگاریها کنار بیاییم.

روز یازدهم

هوپیج، تخم مرغ یا قهوه

قرائت: یعقوب ۱: ۵ - ۱

چونکه می‌دانید که امتحان ایمان شما صبر را پیدا می‌کند (یعقوب ۱: ۳)

دختری از سختی های زندگی به پدرش گله می کرد. از مبارزه خسته بود. نمی دانست چه کند. بلافاصله پس از اینکه یک مشکل را حل شده می دید مشکل دیگری سر راهش آشکار می شد و قصد داشت خود را تسلیم زندگی کند. پدر که آشپز ماهری بود او را به آشپزخانه برد. سه قابلمه را پر از آب کرد و آنها را جوشاند. سپس در اولی تعدادی هوپیج، در دومی تعدادی تخم مرغ و در دیگری مقداری قهوه قرار داد و بدون اینکه حرفی بزند چند دقیقه منتظر ماند. دختر هم متعجب و بی صبرانه منتظر بود. تقریباً پس از ۲۰ دقیقه، پدر اجاق گاز را خاموش کرد، هوپیج ها و تخم مرغها را در کاسه گذاشت و قهوه را در فنجان ریخت. سپس رو به دختر کرد و پرسید: "عزیزم چه می بینی؟" دختر هم در پاسخ گفت: «هوپیج و تخم مرغ و قهوه»

پدر از دختر خواست که هر کدام از آنها را لمس کند. هوپیجها نرم و لطیف بودند و تخم مرغها پس از شکستن و پوست کندن سخت شده بودند. در آخر پدر از او خواست قهوه را ببوید. دختر دلیل این کار را پرسید و شنید: "دخترم هر کدام از آنها در شرایط ناگوار یکسانی، در آب جوش قرار گرفتند ولی از خود رفتارهای متفاوتی بروز دادند. هوپیج های سخت و محکم، ضعیف و نرم شدند. پوسته های نازک و مایع درون تخم مرغها سخت شدند ولی دانه های قهوه توانستند ماهیت آب را تغییر دهند. سپس پدر از دخترش پرسید: «حالا تو دخترم وقتی در زندگی با مشکلی رو به رو می شوی مثل کدام یک رفتار می کنی؟ هوپیج، تخم مرغ یا قهوه؟» در برابر مشکلات می توانیم برخوردهای مختلفی داشته باشیم، می توانیم نرم شده و اعتقاداتمان را از دست دهیم، می توانیم سخت شده، لجوج شده با همه کس و همه چیز مخالفت نماییم؛ اما می توانیم با صبر و تحمل بر شرایط ناگوار تأثیرگذار باشیم. کلام خدا به ما می گوید که هدف خدا از آزمایشهای زندگی، کامل شدن و عدم محتاج شدن است؛ پس بیایید مثل تأثیر قهوه بر آب، با صبر و تحمل و بردباری، ماهیت شرایط پیرامونی را تغییر دهیم.

روز بیست و ششم

شروع دوباره

قرائت: کولسیان ۱: ۹-۱۴

که در وی فدیه خود یعنی آمرزش گناهان خویش را یافته ایم (۱: ۱۴).

اولین روز سال ۱۹۲۹ بود. در کالج فوتبال رز باول، تیم دانشگاه برکلی کالیفرنیا در مقابل جیورجیا تک (دانشگاه فنی جیورجیا) بازی می کرد. روی ریگلز، یکی از بازیکنان دفاع کالیفرنیا، در یک لحظه توپ حریف را مال خود کرد و به سرعت، اما در مسیری اشتباه، ۶۵ یارد به طرف دروازه خودشان یورش برد! تا اینکه یکی از بازیکنان خودی مجبور شد درست قبل از اینکه ریگلز توپ را در درون دروازه خودشان جای دهد بر روی او تکل بزند! اما دیگر خیلی دیر شده بود و تیم جیورجیا توپ را گرفت و به راحتی آن را گل کرد و مسابقه را برد.

از آن روز تا کنون، ریگلز بخاطر نامی که بر او گذاشته اند ناراحت است: "مسیر اشتباه ریگلز!" بعد از گذشت سالها از آن ماجرا، هر وقت آن را شرح می دهد، مردم با صدای بلند می گویند: "هان، من شما را می شناسم. شما همان کسی هستید که در رز باول، راه را اشتباهی دویدید!"

اشتباهات ما شاید آنقدر واضح نباشند، اما ما هم راه را به کلی اشتباه رفته ایم و خاطراتی داریم که در ما ماندگار می شوند. خاطرات گناهان و اشتباهاتمان، نیمه شبها (ساعت ۳ صبح) بیدار می شوند تا ما را سرزنش کنند. کاش می توانستیم آنها را فراموش کنیم! کاش می توانستیم دوباره شروع کنیم! خدا را شکر که ما می توانیم دوباره شروع کنیم. زمانی که گناهانمان را اعتراف می کنیم و در حضور خدا توبه می نماییم، او گذشته ما را می بخشد و آن را به دور می اندازد. در مسیح، "فدیه خود یعنی آمرزش گناهان خویش را یافته ایم." همه خطایای ما آمرزیده شدند." (کولسیان ۱: ۱۴ و ۲: ۱۳) دوست عزیز، هنوز ان قدر برای شروع دوباره دیر نشده است. آمرزش خدا دری است برای شروعی جدید!

روز بیست و پنجم

اعتبار

قرائت: لوقا ۱: ۲۶-۳۸

زیرا که جلال خلق را بیشتر از جلال خدا دوست می‌داشتند یوحنا ۱۲: ۴۳

در سالهای گذشته خداوند فرصتی پدید آورده بود که در خدمت مُعتادین مشغول باشم؛ در آن میان، تجربیات و خاطرات با ارزشی را کسب نمودم. از طرفی همین امر باعث شده که دوستان گرفتار بسیاری زنگ منزل ما را بزنند. در خواسته‌های مُتعددی را ارائه دهند؛ تنوع درخواستها آنقدر متنوع بود؛ که با حمایت کشیش کلیسایمان سعی می‌کردم به همه آنها به جز ارائه پول به شکل مستقیم، توجه و رسیدگی نمایم. اما روزی با درخواست عجیبی مواجه شدم؛ یکی از خالی‌بندترین و بی‌وفا ترین دوستان آمده بود و برای کس دیگری طلب یاری نمود. برایم بسیار عجیب بود وقتی جریان را پرسیدم گفت دو برادر یتیم هستند که متأسفانه برادر بزرگتر مُعتاد است و از شدت فقر و تهیه مواد لوازم خانه را فروخته است؛ برادر کوچکتر نیز که برای کار به شهر دیگری در حال رفت و آمد است همیشه بر سر همین موضوع با برادر خود دعوا و کتک کاری می‌کند، دیگر طاقتش تمام شده است. این همه ماجرا نیست، بدتر اینکه اینبار برادر مُعتاد، تنها یادگار مادرشان که ظاهراً انجیل کهنه ای بود را فروخته است. و بدبختانه برادر کوچکتر از موضوع مطلع شده است و دارد به خانه بر می‌گردد؛ آنقدر عصبانی است که قسم خورده است برادرش را می‌کشد. حالا از تو می‌خواهم ۷۵۰۰ تومان به من بدهی تا کتاب را پس بگیرم. من گفتم که تو با من کار کرده ای و می‌دانی که من پول به شما عزیزان نمی‌دهم، گفت می‌دانم پس بیا باهم برویم و کتاب را پس بگیریم، در طول راه درخواست دیگری نمود؛ گفت حداقل بیا مردانگی کن و بگو من، این پول را پرداخته‌ام! سال پیش که با برادر بزرگتر باهم در زندان بودیم، او در حق من بسیار مردانگی نموده بود و من به او مدیونم! خنده ام گرفت و گفتم، از تو تعریف می‌کنم اما دروغ نمی‌توانم گفت! بهر حال قضیه تمام شد و بعدها نیز آن برادر بزرگتر از دام اعتیاد نجات پیدا کرد. اما در همان شب که به ماجرا فکر می‌کردم، دیگر نمی‌خندیدم، احساس می‌کردم به نوعی همین بازی را نیز من با خدا نموده‌ام. در بسیاری از مواقع با انجام کاری، در پی جلال شخصی خود بوده‌ام! یه جوری به خدا گفته‌ام تو کار را انجام بده اما بگذار من جلال یابم. در حالی که جلال از آن خداوند است. چارلز اسپرجن می‌گوید: وقتی کارهای بزرگی را برای خدا به انجام خواهیم رساند که به فکر اعتبار یافتن خود نباشیم! و دعای ربانی نیز اینگونه خاتمه می‌یابد: زیرا ملکوت و قوت و جلال تا ابد الاباد از آن توست.

روز دوازدهم

شطرنج

قرائت اول یوحنا ۴: ۱-۶

هشیار و بیدار باشید زیرا که دشمن شما ابلیس مانند شیر غران گردش می‌کند و کسی را می‌طلبد تا ببلعد. اول پطرس ۵: ۱

در دانشگاه الهیات، روزهای جمعه وقتی که از سنگینی کلاسها و درسها کمی فارغ می‌شدیم، فرصتی پیش می‌آمد که با هم کلاسی‌ها شطرنج بازی کنیم. مدتی بود که دوستی بُلغاری مرا مرتباً شکست می‌داد. کمی که دقت کردم، متوجه شدم وقتی که شرایط بازی به گونه ای شده است که با یک حرکت کلیدی می‌توانم روند بازی را به سود خودم برگردانم، او با صحبت کردن بسیار و کارهای متفاوت ذهن مرا مشغول جای دیگری می‌سازد.

گاهی همین اتفاق نیز در زندگی روحانیمان به وقوع می‌پیوندد. شیطان ذهن ما را مشغول امورات و مشکلات زندگی و افکار این جهان می‌نماید؛ یا ما را آنقدر در بحثها و مُجادلات کلیسایی باطل گرفتار می‌سازد که از آن حرکت اصلی و اساسی صحنه بازی روحانی باز بدارد و در نهایت هم بتواند بازی را به سود خود تغییر دهد. گاهی این حرکت کلیدی و اساسی می‌تواند: دعایی خاص، مطالعه ساده و روزانه کلام، رازگهان شخصی، یا خدمتی خاص باشد. بهر حال او مُدعی برادران است و می‌خواهد که ایمانداران را به زیر آفکند اما با این وجود، کلام خدا می‌گوید: «...زیرا که آن مدعی برادران ما، که شبانه روز در حضور خدای ما بر ایشان دعوی می‌کند، به زیر افکنده شد» (اول یوحنا ۴: ۴). با وجود اینکه باید نسبت به مکاید او هشیار باشیم زیرا که دشمن، ابلیس مانند شیر غرانی گردش می‌کند و کسی را می‌طلبد تا ببلعد، اما همین کلام می‌گوید: «ای فرزندان... او که در شماس، بزرگتر است از آنکه در جهان است» (مکاشفه ۱۲: ۱۰).

روز سیزدهم

## بهشت و جهنم

قرائت: اول تیموتائوس ۶: ۳ - ۱۰

زیرا که طمع ریشه همه بدیها است. اول تیموتائوس ۶: ۳

روزی مردی روحانی با خداوند مکالمه ای داشت: «خداوندا دوست دارم بدانم بهشت و جهنم چه شکلی هستند؟» خداوند او را به سمت دو در هدایت کرده و یکی از آنها را باز کرد، مرد نگاهی به داخل انداخت، درست در وسط اتاق میز گرد بزرگی وجود داشت که روی آن یک ظرف خورشت بود و آنقدر بوی خوبی داشت که دهانش آب افتاد. افرادی که دور میز نشسته بودند بسیار لاغر و مریض حال بودند، به نظر قحطی زده می آمدند. آنها در دست خود قاشق هایی با دسته بسیار بلند داشتند که این دسته ها به بالای بازوهایشان وصل شده بود و هر کدام از آنها به راحتی می توانستند دست خود را داخل ظرف خورشت ببرند تا قاشق خود را پر نمایند، اما از آن جایی که این دسته ها از بازوهایشان بلند تر بود، نمی توانستند دستشان را برگردانند و قاشق را در دهان خود فرو ببرند. مرد روحانی با دیدن صحنه بدبختی و عذاب آنها غمگین شد، خداوند گفت: «تو جهنم را دیدی، حال نوبت بهشت است»، آنها به سمت اتاق بعدی رفتند و خدا در را باز کرد، آنجا هم دقیقاً مثل اتاق قبلی بود، یک میز گرد با یک ظرف خورشت بر روی آن و افرادی دور میز، آنها مانند اتاق قبل همان قاشق های دسته بلند را داشتند، ولی به اندازه کافی قوی و چاق بودند، می گفتند و می خندیدند، مرد روحانی گفت: «خداوندا نمی فهمم؟» خداوند پاسخ داد: «ساده است، فقط احتیاج به نوعی مهارت دارد، اینها یاد گرفته اند که به یکدیگر غذا دهند، در حالی که آدم های طمع کار اتاق قبل تنها به خودشان فکر می کنند!» به لحاظ روحانی نیز ملاحظه می کنیم که طمع می تواند منشأ بدی های بسیاری شده و فرد ایماندار را به اقسام دردها برساند، که در این داستان گرسنگی و بیماری و ناتوانی بودند!

روز بیست و چهارم

## جهان دوردست

قرائت: کولسیان ۳: ۱ - ۴

اما وطن ما در آسمان است. فیلیپیان ۳: ۲۰

پاتریک برایان (۱۹۱۴ - ۲۰۰۰) یکی از مشهورترین نویسندگان داستانهای تاریخی است. در سال ۱۹۶۹ کتاب «آقا و غلام، جهان دوردست» (که بعدها به یک فیلم موفق تبدیل شد) را نوشت. آن کتاب درباره نبردی دریایی در طول دوران جنگ ناپلئونی است. یکی از دلایلی که این کتاب معروف شد این است که برایان با دقت تمام فوت و فن دریانوردی را نوشته است و تاریخ طبیعی را با نفوذ در درون ذات انسانی، کاملاً با دقت بررسی کرده است.

در یک صحنه هیجان انگیز، کاپیتان «کی جک اوبری» خدمه هایش را برای جنگ آماده می کند. به آنها می گوید: «انگلستان در معرض خطر حمله است و حتی اگر در جهانی دوردست هم باشیم، این کشتی وطن ماست. این کشتی، انگلستان است.»

دیدگاه کاپیتان اوبری نسبت به وطن، بر اساس وفاداری به آن کشور است نه سکونت در آن کشور و این تعهد به طور واضح یکی از اصول کتاب مقدس را به تصویر می کشد. پولس رسول به جماعت رومی در کلیسای فیلیپی این گونه نوشت: «اما وطن ما در آسمان است که از آنجا نیز نجات دهنده یعنی مسیح خداوند را انتظار می کشیم.» (فیلیپیان ۳: ۲۰)

مهم است که به خاطر داشته باشیم، اگر چه اکنون این طرف آسمان زندگی می کنیم، خانه ابدیمان جایی است که باید به آن وفادار بمانیم. ما باید «در آنچه بالا است تفکر کنیم، نه آنچه بر زمین است» (کولسیان ۳: ۲)

آنسوی غمهای زمین، خوشیهای آسمان، آنسوی تاریکی های زمین، طلوعی پر جلال، آنسوی جنگهای زمین، آرامشی شیرین و ناتمام، آنسوی غروب زمین، اولین صبح آسمان است. وقتی مسائل زمینی ذهنت را پر می کنند، آسمان را به یاد آور.

روز بیست و سوم

گذشته، حال و آینده

قرائت: فیلمیابان ۳: ۱۵-۲۱

در پی مقصد می کوشم... برادران با هم به من اقتدا نمایند... ایوب ۲: ۴-۵

وفاداری در کارهای کوچک، خود کار بزرگی است. تیتیان، نقاش ایتالیایی قرن ۱۶ میلادی، در یکی از تابلوهایش به اسم "تمثیلی از دوراندیشی" مردی را به تصویر کشیده که دارای سه سر است. اولین سر متعلق به مرد جوانی است که به آینده نگاه می کند، دومین سر، مردی میانسال است که به زمان حال خیره شده و آخرین سر هم متعلق به پیرمرد خردمندی است که به گذشته چشم دوخته است. در بالای سر این افراد، تیتیان به لاتین چنین نوشته است: «از گذشته باید الگو گرفت و در حال با دوراندیشی عمل نمود، بطوری که آینده به مخاطره نیافتد».

همه ما به نوعی از حکمت احتیاج داریم که بتواند بر اضطراب و تشویشی که بخاطر شکستهای گذشته و ترس از تکرار آنها در آینده، در ما پدید آمده اند، غلبه نماید. اضطرابی که قادر است زندگی کنونی ما را فلج کند. در قرائت امروز در می یابیم که پولس رسول این توانایی را داشت که گذشته را فراموش کرده، خود را بسوی آینده بکشد. البته این بدان معنی نبود که حافظه او پاک شده باشد! بلکه پولس به واقع از هر گناه و غروری که ناشی از اعمال و شکستهای گذشته وی بود، با دریافت بخشش خدا آزاد شده بود. چنین وضعیتی وی را قادر می ساخت تا در حال زندگی کند و «در پی مقصد میکوشم به جهت انعام دعوت بلند خدا که در مسیح عیسی است» (آیه ۱۴). محرک اصلی او اشتیاق شدیدش در بهتر شناختن مسیح بود. در حالی که در مسیر این زندگی پُر حادثه به پیش می رویم؛ یک بار دیگر خود را به مسیح تسلیم کنیم، تنها کسی که ما را قادر می سازد تا با حکمتی که از گذشته کسب می کنیم و با امیدی که به آینده داریم، در زمان حاضر، در پری زندگی نماییم. هرگز به گذشته دردناک اجازه ندهید تا بر آینده درخشان شما سایه بیفکند.

روز چهاردهم

معامله با خدا!

قرائت: مزمور ۱۱۸

خداوند با من است، پس نخواهم ترسید. انسان به من چه تواند کرد؟ مزمور ۱۱۸: ۶  
 بیاد دارم که ابراهیم حاتمی کیا کارگردان مشهور ایرانی فیلمی را ساخت به نام «آژانس شیشه ای». فیلم، داستان کشاورز ساده ای بود که برای دفاع از وطن در جنگ شرکت کرده بود و ترکشی در ناحیه گردن او قرار گرفته بود و روز به روز حرکت می کرد و در نهایت او را از پای در می آورد؛ او باید هر چه سریع تر به خارج اعزام می شد؛ اما همه بلیط ها به فروش رسیده بود؛ دوست دیگر او که غیرت داشت و می خواست این روستایی ساده و شجاع را نجات دهد بعد از خواهشها و تلاشهای بسیار از یک آژانس هواپیمایی، مجبور به گروگان گیری و ابراز خشونت می شود؛ در این بین سخنان خشن و تهمتهای بسیاری بیان می شوند که دل روستایی رنجور را به درد می آورند. او خطاب به دوست غیرتی خود با لهجه شیرین مشهدی چنین می گوید: « حاجی، من با خدا معامله کردم، این همه آدم واسه چی جمع کردی!» این روحیه ای است که باید بر نهاد همه ما ایمانداران حاکم باشد. ما با خدا معامله کرده ایم و نگاه ما به سوی او است. گاهی اوقات همه انرژی ما صرف این می شود که خود را به مردم پیرامونمان اثبات نماییم. یا از این نگرانیم که کسی ما را درک نمی کند؛ زحمات و خدمات ما را کسی نمی بیند یا اصلاً هیچ کس از ما حمایتی نمی کند. در چنین شرایطی ذهن ما از خدا دور شده است و سعی می کنیم که انسان حقیر را جایگزین خدا نماییم در حالی که کلام می گوید: «انسان به من چه تواند کرد...» به خداوند پناه بردن بهتر است از توکل نمودن بر آدمیان!

روز پانزدهم

مظلوم شدن!

قرائت: اول قرنتیان : ۶ : ۱-۱۱

و به دستهای خود کار کرده، مشقت می کشیم و دشنام شنیده، برکت می طلبیم و

مظلوم گردیده، صبر می کنیم اول قرنتیان ۴ : ۱۲

چند روزی از ایمانم به عیسی مسیح نگذشته بود؛ برای انجام کاری به دفتر کلیسا مراجعه نمودم، اما به اتفاق من زن دیگری نیز وارد دفتر شد و بخاطر موضوع ساده و بی اهمیتی، آنقدر عصبانی بود که هر چه دلش خواست به منشی کلیسا گفت؛ من می دانستم که منشی بیچاره کاملاً بی تقصیر است و از طرفی نیز انسان حساسی است؛ ولی با کمال تعجب ملاحظه کردم که هیچ سخنی بر زبان نیاورد. وقتی زن عصبانی دفتر را ترک کرد، با خودم گفتم که الان زبان بر سخن گفتن آغاز خواهد نمود و با کمی صحبت کردن در غیاب زن عصبانی، راحت خواهد شد ولی باز هم هیچ بر زبان نیاورد! با شناختی که از او داشتم می دانستم که دلریش و ناراحت شده است اما همچنان سکوت کرد و مشکل مرا حل و فصل نمود. این رفتار برایم عجیب بود. با خود می گفتم که می توانست چیزی بگوید، حرفی بزند؛ می دانستم که آدم بی سر و زبانی نیست! بعد ها متوجه شدم که او مطابق کلام عمل نموده که می گوید در هر مجادله ای در کلیسا، «چرا بیشتر مظلوم نمی شوید و چرا بیشتر مغبون نمی شوید»؟ (اول قرنتیان : ۶ : ۸) تازه برای بر خورد کردن و الزام نمودن فرد خاطی باز هم در همین قرائت امروز دستوری نهفته است: «آیا در میان شما یک نفر دانا نیست که بتواند در میان برادران خود حکم کند؟» باشد که خداوند ما را به جایی رساند که اجازه دهیم او از عدالتمان دفاع نماید. رفتار آن منشی بیشتر از خطابه هر واعظی برایم الزام آور بود!

روز بیست و دوم

پرهیز!

قرائت: تیطس ۱ : ۱-۹

کسی که بروح خود تسلط ندارد، مثل شهر منهدم و بی حصار است.

امثال ۲۵ : ۲۸

دوستی دارم که ایماندار بسیار صادق و ساده ای است. با شناختی که از او دارم می دانم که بارها نارفیقان و همکارانش پول و حق و حقوقش را پایمال کرده اند و از این موضوع بسیار دلشکسته بود؛ با وجود درد غُربت و مشقت های بسیار و کار شبانه اما همچنان وفادارانه برای خدا زندگی می کرد؛ در حالی که شاید هم اتاقی ها و همسایه هایش هر روز خود را در قمارخانه و کلوپ های شبانه، هلاک می کردند، اما این دوست خالص با وجود مُشکلاتی که در زندگی اش پدیدار شده بودند، از گناه و جماعت گناهکاران پرهیز می نمود و همچنان برای خدا وفادار مانده بود.

این نوع خودداری چیزی است که پولس رسول از آن به عنوان خرد اندیشی در لیست خصوصیات یک رهبر کلیسا اشاره می کند. بسیاری از مردم فکر می کنند که اکنون می توانند بدون در نظر گرفتن اخلاقیات، زندگی کنند و وقتی که بخواهند از آنها دست بردارند. ایشان توجهی به قدرت گناه ندارند و تصور می کنند که پاک زندگی کردن بسیار سختتر از آن است که انتظارش را داشته باشند.

امثال ۲۵ : ۲۸ به ما می گوید که اگر بر روح خود تسلط نداشته باشیم همچون یک شهر بی حصار و بی دفاع در معرض خطر هستیم. خودداری متوالی، سیستم دفاعی روحانی ما را در برابر نیروهای شریک بنا خواهد کرد. وقتی که نیازهای معمولی مان را تحت کنترل خود ببریم، به یک زندگی پاک عادت می کنیم و حقانیت گفته های پولس در رومیان ۶ : ۱۸ را به عمل می آوریم: «و از گناه آزاد شده، غلامان عدالت گشته ایم». این دوست ساده دل با وجود اینکه رهبر کلیسایی نبود، اما عیسی مسیح رهبر دلش بود و همین او را به پرهیز و دوری از گناه سوق داده بود.

روز بیست و یکم

در بحران ها چه کنیم؟

قرائت: مزمور ۱۳۸

اگر چه در میان تنگی راه می روم، مرا زنده خواهی کرد.

مزمور ۱۳۸: ۷

سالها پیش به اتفاق خادم دیگری به ملاقات اعضای کلیسا رفتیم، از چند خانواده باید دیدن می کردیم. این برنامه ملاقاتها همیشه در عید قیام عیسی مسیح به انجام می رسید. صبح قبل از شروع ملاقاتها دعا کردیم و با انرژی مثبتی کار خود را شروع کردیم اما در طول ملاقاتها انرژی خود را از دست دادیم. خانواده های مختلف، مشکلات متفاوتی داشتند. عده ای دُچار نگرانی بودند، سالمندان از بیماری ناله می کردند و عده ای اندیشه مهاجرت در سر داشتند، حتی یکی از خانواده ها در حال جمع کردن چمدانها بود و فقط چند روز به مهاجرتشان باقی مانده بود؛ همه این مشکلات روحیه ما را نیز درهم شکست، اما وقتی به آخرین خانه رسیدیم با پیر زن ایمانداری ملاقات کردیم که فرزندانش در خارج از کشور بودند و تنها دخترش را از دست داده بود، از همه اقوام و آشنایان فقط عکسی بر طاقچه باقی مانده بود؛ و تنها دلخوشی اش یعنی همسایه مهربان طبقه پایین نیز قصد مهاجرت داشت. اما باوجود تنگی های بسیار، این زن خرسند و شادمان بود و طوری از خدا سخن می گفت که گویی با او زندگی می کند و با وجود مسائل بسیار، هنوز امیدوار و سربلند بود.

مزمور ۱۳۸ انسان مشوش را تشویق و دلگرم می نماید. ایمانداران را به سوی تفکر و تعمق پیرامون بزرگی خدا و ستایش او به عنوان تنها منشأ حقیقی کمک و یاری، دعوت می کند (آیه ۱-۶). نویسنده مزامیر به توانایی خدا برای نجات، حتی زمانی که مشکلات زیادی او را احاطه کرده بودند؛ اطمینان داشت (آیه ۷) او می توانست با امید به آینده نگاه کند زیرا به یاد می آورد که چگونه خدا در گذشته از او محافظت کرده است (آیه ۳). همه ما با مشکلات مواجه می شویم. شاید همین حالا در شرایطی بحرانی قرار گرفته باشید. خسته و نگران هستید اما حتی در این شرایط نیز می توانید خدا را برای محبت، قدرت و فیضش ستایش کنید. بیاد آورید که خدا قابل اعتماد است. بهترین کاری که می توانید انجام دهید اعتماد نمودن است؛ پس در بحران ها به او اعتماد کنید.

روز شانزدهم

دعوی کودکانه!

قرائت: اول قرنتیان ۱: ۱۰-۱۷

لکن ای برادران از شما استدعا دارم به نام خداوند ما عیسی مسیح که همه یک سخن گویند و شتاق در میان شما نباشد، بلکه در یک فکر و یک رای کامل شوید.  
اول قرنتیان ۱: ۱۰

کودکی من و پسر عمه هایم که هر دو از من بزرگتر بودند داستان پُر تنشی بود! در آن عالم کودکانه ما با یکدیگر جنگ و دعوی بسیار داشتیم، اغلب دعوایا بر سر مالکیت بود، از اسباب بازی ها گرفته تا لوازم و ملک خانوادگی، گاهی اوقات حتی فرش خانه هم مرزبندی خاص خود را داشت! جنگ و دعوا در منزل پدر بزرگ به حد اعلی خود می رسید، چون مرز بندی ها اصلاً مشخص نبود! گرچه بزرگترها به رفتار ما حساسی می خندیدند و لذت می بردند ولی برای ما جنگ کاملاً جدی و حیاتی بود. از آنجایی که من یک نفر بودم و کوچکتر، به هر اقدامی مبادرت می ورزیدم از قبیل کِش رفتن وسایل خانه یا حتی فکراتش زدن ماشینشان! در آن سالها سه یا چهارساله بودیم و حالا که ۳۳ سال از آن روزگار می گذرد به اتفاق هم به آن خاطرات کودکانه فقط می خندیم! اما بر اثر کار خدمت، وقتی شاهد روابط کلیسایی می شوم، باز هم همان جنگ و دعوایا و رقابت های کودکانه ام را بیاد می آورم، این مجادلات کلیسایی دیگر خنده دار نیست، گرچه هر کدام خود را مُحق و درست می داند؛ اما در نهایت به کار خدمت و توسعه ملکوت خداوند صدمه وارد می شود و مردم را گمراه می کند. این مناقشه ها و مجادلات درحالی به وقوع می رسند که پرسش کلام خدا همچنان برقرار است: آیا مسیح منقسم شد؟ (اول قرنتیان ۱: ۱۳)؟ این سوال را وقتی در مجادلات و بحث ها و رقابتها هستیم باید پاسخ دهیم؟ و حقیقت دیگر اینکه همه ما در خانه پدر، در کنار هم خواهیم بود؟ در آنجا دیگر این مرزبندی های الهیاتی وجود نخواهند داشت؛ در خانه پدر چکار خواهیم کرد؟ آیا می توانیم به این رفتارها ادامه دهیم؟ خدا چطور به این مجادلات و رقابت های کودکانه نگاه می کند؟ آیا می خندد یا غمگین می شود؟



روز هفدهم

## مشکل جلب توجه!

قرائت: یوحنا ۱۲: ۴۲ - ۵۰

لیکن حاشا از من که فخر کنم جز از صلیب خداوند ما عیسی مسیح که بوسیله او

دنیا برای من مصلوب شد و من برای دنیا. غلاطیان ۶: ۱۴

برلوس کونی نخست وزیر فعلی کشور ایتالیا، یکی از پُر حاشیه ترین رهبران جهان است؛ و معمولاً اخبار زیادی راجع به او اعلام می شود. با وجود اینکه، شغل بسیار مهم نخست وزیری دارد که خود کار بسیار مهمی است و سبب می شود که هر شخصی در کانون توجه مردم قرار گیرد؛ اما گفته می شود حتی موقعیت نخست وزیری نیز نتوانسته است جاه طلبی و نفس برلوس کونی را ارضاء نماید؛ به نوعی که اگر او شاهد مراسم عروسی باشد، می خواهد جای داماد باشد و اگر شاهد مراسم تدفین باشد؛ دوست دارد جای مرده در تابوت خوابیده باشد؛ تا همه چشمها تنها متوجه او باشند. به زبان ساده، او می خواهد همه جا باشد از نخست وزیری گرفته تا مالکیت باشگاه محبوب فوتبال!

گاهی ما ایمانداران نیز به لحاظ روحانی شباهت بسیاری به روحیه برلوس کونی داریم؛ یعنی می خواهیم در همه جا باشیم با این انگیزه که بهتر دیده شویم و همگان ما را ببینند. می خواهیم مرکز توجه قرار گرفته و خود جلال یابیم. گاهی در پس همه این کارها حتی فعالیت‌های کلیسایی، این نفس ما است که می خواهد خود را با نقابی روحانی بروز دهد. در حالی که کلام خدا چنین می گوید: «پس به همه گفت: اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند می باید نفس خود را انکار نموده، صلیب خود را هر روزه بردارد و مرا متابعت کند» (لوقا ۹: ۲۳). باشد که جزو آنانی نباشیم که کلام می گوید: «زیرا که جلال خلق را بیشتر از جلال خدا دوست می داشتند» (آیه ۴۳).

روز بیستم

## آن بره شبان ماست

قرائت: مکاشفه یوحنا ۷: ۱۳ - ۱۷

زیرا بره ای که در میان تخت است، شبان ایشان خواهد بود و به چشمه های آب حیات، ایشان را راهنمایی خواهد نمود. مکاشفه ۷: ۱۷

کتاب مکاشفه دید عظیمی به ما می دهد. بره خدا ما را از چشمه ای به چشمه دیگر و همیشه به سمت محبت عمیق تر خداوند هدایت می کند (مکاشفه ۷: ۱۷). مسیح قبل از مصلوب شدن، در بالاخانه دعای کوتاهی کرد: «و اسم تو را به ایشان شناسانیدم و خواهم شناسانید تا آن محبتی که به من نموده ای در ایشان باشد و من نیز در ایشان باشم.» (یوحنا ۱۷: ۲۶)

مسیح ما را رو به شناخت عمیق از محبت خداوند هدایت می کند. او فقط تلاش نمی کند تا ما خدا را بشناسیم بلکه بدانیم که چقدر عزیز و محبوب او هستیم. همان گونه که مسیح گفت، محبتی که پدر برای پسر دارد، پسر نیز برای ما دارد. اما درک محبت خداوند یک فرایند است. ما به زمان نیاز داریم تا بتوانیم محبت خدا را باور کنیم. شاید کاملاً مطمئن نیستید که او شما را دوست دارد. صبور باشید. روح القدس شما را به رو به حقیقت خواهد برد (یوحنا ۱۶: ۱۳) بر اعمال و گفته های خداوند در کتاب مقدس تفکر و تمرکز کنید.

از او بخواهید که محبت خدا را به شما نشان دهد. در زمان خاص "عرض و طول و عمق و بلندی" (افسیان ۳: ۱۸) آنرا بر شما آشکار خواهد کرد. و اگر محبت را به درستی درک کنیم، آن فرایند تا ابد ما را به پیش خواهد برد. در آسمان کاملاً خوشنود خواهیم شد و به فرایند خود ادامه خواهیم داد زیرا که هیچ انتهایی برای محبت خدا وجود ندارد. در محبت انسان انتهایی هست اما محبت خدا بی انتهاست.

چه عظیم و پاک است محبت خدا

چه بی حد و قوی است محبت خدا

در شعر مقدسین و فرشته ها

تا ابدآباد جای دارد محبت خدا

روز نوزدهم

## مشکلات

قرائت: دوم تیموتائوس ۳

در ایام آخر زمانهای سخت پدید خواهد آمد. دوم تیموتائوس ۳: ۱

آیا تا حالا از کسی شنیده اید که بگوید اگر به مسیح اعتماد کنید همه مشکلاتتان را حل خواهد کرد و با آرامش و آسودگی زندگی خواهید کرد؟ اگر این همان چیزی است که خداوند برای خادمینش مقرر کرده است، پس چرا پولس رسول با اقسام متعدد مشکلات روبرو شد؟ با وجود مُکاشفات و خدمات بسیار، همچنان سختیهای فراوانی بر زندگی او سایه افکنده بودند. پولس رسول بزرگترین مبشر در تمامی دوران ها بود. اما حاصل خدمات او چیزی چون شکنجه، دستگیری، غرق شدن و فرار از شهر ها نبود.

به مردان خدا یوسف، ابراهیم، ارمیا و پطرس نگاه کنید. همه آنها با خطر و مشکلاتی مواجه شدند که هیچ کدام از ما تمایلی نسبت به پذیرش آنها نداریم. پس دلیل مشکلات چیست؟ چرا غم و اندوه به یک اندازه بر مومن و مُلحد ضربه می زند؟ چرا از بلایای طبیعی، بیماریهای خطرناک، زندان، جریمه، دغدغه های درونی و بدرفتاریهای دیگران، مستثنی نیستیم؟ شاید بر این گمانیم، که مشکلات نمی توانند ملکوت و اهداف خداوند را به پیش برند؛ اما این همان روشی است که خداوند برای به نتیجه رساندن اموراتش به کار می گیرد (رومیان ۸: ۲۸؛ فیلیپیان ۱: ۱۲). وظیفه ما جلال نام خداوند است. مهم نیست که در چه شرایطی به سر می بریم. اگر این کار را انجام دهیم، مشکلات ما می توانند دیگران را با مسیح آشنا کنند زیرا طریقهمان را به سوی هدف نهایی بنا می کنیم که در حُکم آرامش و پاداش در آسمان است. خداوند اجازه می دهد که مشکلات وارد زندگیمان شوند تا به خودمان آسیب نرسانیم؛ و زندگیمان را بهبود دهیم!

روز هجدهم

## قوم من

قرائت: اول پطرس ۲: ۱-۱۰

والان قوم خدا هستيد. اول پطرس ۲: ۱۰

والدین دختر بچه ای به خاطر رفتار بد، او را تنبیه کرده بودند. آنها او را وادار کردند که در گوشه اتاق به تنهایی ناهارش را بخورد. سعی کردند که به او هیچ توجهی نکنند تا وقتی که به دعایش گوش دادند؛ که قسمتی از مزموور ۲۳ بود: «سفره ای برای من نزد دشمنانم (؟) می گسترانی».

داستان جالبی است، وقتی اعضاء خانواده مان آن گونه که انتظار داریم، نیستند؛ به چشم دشمن به آنها می نگریم. حتی بعضی اوقات خانواده روحانی مان در کلیسا ما را ناامید می کنند. اما اگر در چنین شرایطی تمرکزمان بر خداوند را از دست دهیم، افکار ابلهانه و انتظارات و ادعاهایمان چنان بر ما چیره می شوند که رسالت واقعی مان را فراموش می کنیم.

به جای اینکه بر دیگران تمرکز کنیم می توانیم به این امیدی دل ببندیم، که بر مبنای ان حقیقت بسیار محکمی بنا شده است و آن اینکه بوسیله ایمان به عیسی مسیح، فرزندان خدا محسوب شده ایم (اول پطرس ۲: ۱۰).

او ما را برگزیده است و ما را قوم برگزیده خود گردانیده است (آیه ۹). خداوند ما را در خانواده خود خوانده است و مطمئن هستیم که هرگز رابطه ما با او مُختل نخواهد شد. او هرگز با ما همچون دشمن رفتار نخواهد کرد.

وقتی که دیگران ما را ناامید می کنند، به جای اینکه دلسرد شویم بهتر است که دیدمان را تغییر دهیم و به یاد آوریم که ما فرزندان خدایی هستیم که یگانه فرزندش را در راه ما داد و بواسطه او عزیز و محبوب شده ایم. وقتی که دیگران ما را نا امید می کنند، باید به بالا نگاه کنیم. آنجا که خداوند ما را به آغوش خواهد کشید!

روز نوزدهم

## شکار مرغابی

قرائت امروز: یعقوب ۲: ۱۴-۲۶

هشیار و بیدار باشید زیرا که دشمن شما ابلیس مانند شیر غران گردش می‌کند و کسی را می‌طلبد تا ببلعد. (اول پطرس ۵: ۸)

در یکی از رودخانه‌های مناطق آفریقایی، بومیان منطقه روش بسیار جالبی برای شکار مرغابی‌هایی دارند که در رودخانه شنا می‌کنند. آنها هر روز از فاصله‌ای دور تر از محل مرغابی‌ها، به نحوی که دیده نشوند، هندوانه‌هایی گرد گونه به رودخانه می‌اندازند و جریان آب رود آنها را به محل شنا کردن مرغابی‌ها می‌آورد؛ اما آنها از حرکت هندوانه‌ها می‌ترسند و به سرعت پرواز می‌کنند. صیادان روز بعد همان کار را تکرار می‌کنند و این کار را برای روزهای متمادی تکرار می‌کنند تا جایی که مرغابی‌ها به حرکت هندوانه در رودخانه عادت کنند و از خود عکس‌العملی نشان ندهند! وقتی چنین شرایطی حاصل آمد، صیادان هندوانه‌ها را خالی کرده بر سر خود می‌گذارند و داخل آب شده در مسیر روخانه به سوی مرغابی‌ها شنا می‌کنند و به آرامی از زیر آب مرغابی‌ها را شکار می‌کنند!

گاهی شیطان و نیروهای شرارت نیز همین تکنیک را برای شکار نمودن و شکست دادن ایمانداران به کار می‌گیرد. وقتی ما حساسیت خود را نسبت گناه از دست می‌دهیم و با بعضی از گناهان در زندگیمان کنار می‌آییم و آنها را توجیه نموده یا کم‌اهمیت جلوه می‌دهیم به مانند همان هندوانه‌های شناور می‌نمایند که روزی شکارچی یعنی شیطان برای به اسارت در آوردن زندگیمان، از پس آنها بیرون آمده و ما را به بند می‌کشاند. باید بیاد آوریم که شریر به عنوان مُدعی برادران است و چون شیر غران گردش می‌کند و کسی را می‌طلبد تا ببلعد!

روز هجدهم

## خانه پدری

قرائت: لوقا ۱۵: ۱۱ - ۳۲

برخاسته، نزد پدر خود می‌روم! لوقا ۱۵: ۱۸

به برنامه‌ای خبری در تلویزیون گوش می‌دادم؛ ناگهان مفسر برنامه در آغاز برنامه گفت سلام به اهالی "خانه پدری"! این واژه مرا به یاد داستانی واقعی انداخت. پدر بزرگ من در سن بسیار کم، پدر و مادر خود را از دست می‌دهد؛ و آنقدر به خواهر بزرگترش وابسته می‌شود که گمان می‌کند او همان مادرش است؛ بعد از گذشت چند سال، برای خواهر بزرگتر از دهی دیگر خواستگار می‌آید و ازدواج می‌نماید؛ او برادر کوچک را با خود به خانه بخت می‌برد، اما مدتی نمی‌گذرد که پسر بچه ۵ ساله متوجه می‌شود که آنجا خانه او نیست؛ خواهرش زندگی خود را دارد و اصلاً او قادر نیست جای مادرش را بگیرد و شاید هزار حرف و حدیث دیگر باعث می‌شوند که او آنجا را به سوی دهکده خود ترک کند و به سمت مزرعه‌ای برود که تنها میراث پدر و مادرش بود. در آن مزرعه کلبه‌ای گلی وجود داشت و در همان جا پناه می‌برد. اما اهالی روستا متوجه می‌شوند و او را به شهر دیگری به نزد اقوامش می‌فرستند. این داستان از آن لحاظ برایم جالب است که تصویرگر خانه پدر روحانی ما است. تعلق ما به آسمان است و گویی هیچ کس و هیچ جایی نمی‌تواند جای خانه پدری را برای ما پُر کند. حتی اگر کلبه پدریمان حقیر و خرابه باشد، باز هم مکان آرام ما آنجا است. شاید موسی نیز همین احساس را داشت که گفته شده: «به ایمان چون موسی بزرگ شد، ابا نمود از اینکه پسر دختر فرعون خوانده شود، و ذلیل بودن با قوم خدا را پسندیده‌تر داشت از آنکه لذت اندک زمانی گناه را ببرد» (عبرانیان ۱۱: ۲۴ - ۲۵). و شاید همین احساس است که پسر گمشده را به سوی "خانه پدری" سوق داد: «آخر به خود آمده، گفت، چقدر از مزدوران پدرم نان فراوان دارند و من از گرسنگی هلاک می‌شوم برخاسته، نزد پدر خود می‌روم». عزیزان در خانه پدر همیشه باز است و او زنده و مقتدر انتظار بازگشت ما را می‌کشد تا ما را به آغوش کشاند و از وجودمان شادمانی نماید!

ما مسکینان و ما گناهکاران ما دردمندان و ما بی‌کسان  
از بهر درمان آمده ایم چونکه در گاهت دارلشفا است!

روز هفدهم

## پاداش واقعی!

قرائت: رومیان ۳: ۲۴ - ۲۶

« لیکن چون زمان به کمال رسید، خدا پسر خود را فرستاد که از زن زاییده شد و زیر شریعت متولد، تا آنانی را که زیر شریعت باشند فدیة کند تا آنکه پسرخواندگی را بیابیم» (غلاطیان ۴: ۴ - ۵)

یک چیز در طول عمرم یاد گرفته ام و آن اینکه بیش از حد از مردم انتظار نداشته باشم. این امکان وجود دارد که انرژی مثبت و محبت فراوانی را نثار دوستان یا اعضای خانواده تان بکنید و هیچ گونه تقدیر و یا تشکری بابت تلاشهایتان نصیبتان نشود. حتی این امکان وجود دارد که دیگران به خاطر کاری که شما کرده اید؛ کسب اعتبار کنند.

اگر از مردم به خاطر آنچه که انجام داده ایم انتظار توجه و یا تقدیر داشته باشیم، قطعاً دچار ناراحتی و دلشکستگی می شویم. و از خودمان می پرسیم: «آیا حق من همین قدر تشکر بود؟»

بهتر است در مواقعی که ناراحت می شویم به انگیزه مان از انجام آن کار، فکر کنیم. آیا تمایل ناپاک معروف شدن، در پس کارمان است؟ یا شوق بیش از اندازه برای دیده شدن و یا تشویق شدن باعث آن شده است؟ آیا می توانیم بدون انتظار از کسی کاری انجام دهیم و بگذاریم دیگران مسئول عکس العمل خود باشند؟ پولس رسول در دوران خدمتش به خداوند، چندین بار توسط مردم طرد شد. با این وجود او بر قدرتی که خداوند عطا می کند تأکید داشت: «تا موعظه به وسیله من به کمال رسد» (دوم تیموتائوس ۴: ۱۶-۱۷).

نباید از دیگران چیزی را انتظار داشته باشیم که فقط مسیح می تواند ببخشد. و اگر چنین اندیشه ای داشته باشیم، کاملاً غیر واقع بینانه خواهد بود. وظیفه ما این است که کاری انجام دهیم و نتیجه آن را به سرورمان بسپاریم زیرا می دانیم که بالاخره از جانب او پاداش خواهیم گرفت: «آفرین ای غلام نیک متدین» (متی ۲۵: ۲۱).

روز بیستم

## حمام مرگ!

قرائت: دوم تیموتائوس ۲: ۱ - ۱۳

و از این جهت همه زحمات را بخاطر برگزیدگان متحمل می شوم تا ایشان نیز نجاتی را که در مسیح عیسی است با جلال جاودانی تحصیل کنند. دوم تیموتائوس ۲: ۱۰

دستور پخت غذای مشهوری در جهان این است که قورباغه ای زنده را در قابلمه ای پر از آب می اندازند و بعد آنرا روی حرارت بسیار کم می گذارند تا پخته شود. قورباغه بدبخت در ابتدا احساس می کند که در حمام آب گرم بسیار مجللی قرار گرفته و چون آب، آرام آرام گرم می شود از گرمای آن لذت می برد؛ تا آنجا که در آن گرمای مطبوع به خواب می رود و غافل از اینکه این خواب خوشایند، خواب مرگ است!

گاهی ما نیز چنان در آسودگی زندگی خود غوطه ور می شویم که نمی دانیم این آسودگی خوشایند می تواند به مرگ ثمرات روحانی زندگی ما ختم شود. به لحاظ روحانی در چنان خوابی گرفتار می شویم که هیچ تحرک و علامتی از حیات روحانی در ما دیده نمی شود. باید بسیار مواظب باشیم تا راحت طلبی و حاشیه اطمینان، زندگی ما را از وظایف روحانیمان باز ندارد، او که آب حمام زندگی را گرم می کند شریر است که می خواهد ما را به خواب برد و فرصتهای طلایی را از ما بگیرد. خادمین واقعی کلام خدا، انسانهای پویایی بوده اند که برای جلال، زحمات بسیاری کشیده اند. در قرائت فوق پولس رسول از نمونه هایی برای خادم راستین خدا صحبت می نماید: «هیچ سپاهی خود را در امور روزگار گرفتار نمی سازد تا رضایت آنکه او را سپاهی ساخت بجوید. و اگر کسی نیز پهلوانی کند، تاج را بدو نمی دهند اگر به قانون پهلوانی نکرده باشد. برزگری که محنت می کشد، باید اول نصیبی از حاصل ببرد» (آیات ۴-۶). در هر سه نمونه فوق یعنی سپاهی و پهلوان و برزگر، یک خصوصیت مشترک است؛ زحمت می کشند و پویا هستند و به خواب نمی روند!

روز بیست و یکم

## سیاهکاری

قرائت: افسسیان ۱: ۱۵ - ۲۳

تا چشمان دل شما روشن گشته، بدانید که امید دعوت او چیست و کدام است

دولت جلال میراث او در مقدسین، (افسسیان ۱: ۱۸)

روز یکشنبه واعظ کلام بودم، وقتی که بر موعظه تسلط داشته باشم یا مهمان کلیسای دیگری نباشم، صدای خود را در نقاط مهم موعظه بلند می کنم تا شنوندگان جذب شوند و به اهمیت آن نکته توجه نمایند؛ اما با کمال تعجب از بالای منبر متوجه شدم که یکی از شنوندگان چنان در خواب رفته است که سرش بی اختیار بر روی نیمکت کلیسا به پشت متمایل شده و دهانش به گونه ای باز مانده، که می توانستم تمام دندانهای پُر کرده او را نیز ببینم! با وجود این منظره، موعظه را به پایان رسانیدم و به رسم معمول به همراه کشیش در کنار درِ کلیسا با مردم احوال پرسی می نمودیم و دست تکان می دادیم. گاهاً اعضای کلیسا که از موعظه ای برکتی گرفته باشند از خادمین قدردانی می کنند؛ با وجود اینکه همه در پی جلال خداوند می باشیم؛ ولی چنین سخنانی این روحیه را در قلب واعظ بوجود می آورند که خدا او را بکار گرفته و حداقل خدمتش مانع برکت دیگران نشده است. مرد مذکور به من نزدیک شد و با حرارت خاصی اعلام کرد که از موعظه من بسیار برکت گرفته است و...؟! راستش من که دهان از بنا گوش باز او را بیاد آوردم، فهمیدم که این مرد فقط حرف می زند، و دلم شکسته تر شد! و احساس کردم که بهتر می توانم خدا را درک کنم که می گوید: «چونکه این قوم از دهان خود به من تقرّب می جویند و به لبهای خویش مرا تمجید می نمایند، اما دل خود را از من دور کرده اند و ترس ایشان از من وصیتی است که از انسان آموخته اند» (اشعیا ۲۹: ۱۳).

روز شانزدهم

## گرفتار آمدن!

قرائت: دوم تیموتائوس ۴: ۱۶ - ۱۸

هیچ کس با من حاضر نشد بلکه همه مرا ترک کردند...لیکن خداوند با من ایستاده

و به من قوت داد. دوم تیموتائوس ۴: ۱۶ - ۱۷

مزمور ۱۰۷ درباره "آنانی که در کشتی ها در دریا رفتند" (آیه ۲۳) سخن می گوید. آنها در طول مسافرت دریایی شان خداوند را به عنوان حامی و آرامش دهنده خود در طوفانهای خروشان می دیدند. کشتی های بادبانی همیشه در معرض دو خطر بزرگ بودند: ترس از طوفانهای شدید و ترس از اینکه مبادا بادی نوزد. ساموئل کالریج شاعر انگلیسی (۱۷۷۲ - ۱۸۳۴) در شعر «سروده دریانورد پیر»، به طوفانهای ویرانگر و خرابی حاصل از آن اشاره می کند؛ همچنین سکون کشتی و بی بادی را نیز بسیار خوب به تصویر می کشد:

همه جا را آب فراگرفته

اما برای نوشیدن دریغ از یک قطره

در گستره ثبات دریای بیکران، باد از حرکت می ایستد و کشتی به حالت سکون در می آید. ملوانان و خدمه، در کشتی بدون هیچ کمکی حبس می شوند و در نهایت، منبع آب آنها نیز به اتمام می رسد.

بعضی وقتها زندگی ما را به سمت طوفان می برد. برخی مواقع نیز ما را در حالت سکون و یکنواختی قرار می دهد. شاید احساس کنیم که حبس شده ایم و آنچه که می خواهیم غیر قابل دسترس شده است. اما در هر شرایطی که باشیم چه خود را در پریشان حالی بیابیم و یا در جایی که باد روحانی در بادبانمان نوزد، باید بر خداوند اعتماد کنیم تا ما را راهنمایی کند. خدایی که بر شرایط مختلف تسلط کامل دارد، در نهایت ما را به سمت بندر مرادمان خواهد رساند. (آیه ۳۰).

روز پانزدهم

## ظاهر!

قرائت: اول سموئیل ۱۶: ۱-۱۳

انسان به ظاهر نگاه می کند و خداوند به دل می نگرد. اول سموئیل ۱۶: ۷

گاهی اوقات وقتی از مسئله ای ناراحت می شویم و می خواهیم به نوعی خشم خود را تخلیه نماییم؛ نامه ای می نویسیم، ایمیلی می زنیم، به کلامی از بزرگان رجوع می کنیم؛ با کلمات و جمله ها بازی می کنیم، حتی گاهی خود را در پشت مفاهیم کلام خدا پنهان می کنیم، به هر دری می زنیم و هر کاری را به انجام می رسانیم، اسرار دیگران را باز می کنیم و در نهایت حتی خودمان نیز باورمان می شود که همه حقیقت در نزد ما است. غافل از اینکه تمام این سخنان فقط سیاست بازی و خیمه شب بازی است! آنچه حقیقت دارد و واقعی است، این است که خداوند تنها به دل ما می نگرد!

اکثر وقت و توجه ما صرف ظاهر قضایا می شود. و این روش را مهمترین موضوع زندگیمان می دانیم. اما کتاب مقدس به یاد ما می آورد که خداوند از ما انتظار دارد که به خود و دیگران به گونه ای دیگر نگاه کنیم.

وقتی که سموئیل را به اسرائیل فرستاد تا پادشاهی را مسح کند (اول سموئیل ۱۶: ۱)، خداوند به او یاد آور شد که نگاهش را عمیق تر از ظاهر جسمانی گرداند: «به چهره اش و بلندی قامتش نظر منما... چونکه خداوند مثل انسان نمی نگرد و خداوند به دل می نگرد» (آیه ۷)

کلام خداوند برای آنانی که بر اساس ظاهر نسبت به انسانها تبعیض قائل می شوند، محکومیت سختی تعیین کرده است. «ای برادران من، ایمان خداوند ما عیسی مسیح، رب الجلال را با ظاهر بینی مدارید. زیرا اگر به کنیسه شما شخصی با انگشتری زرین و لباس نفیس داخل شود و فقیری نیز با پوشاک ناپاک درآید» (یعقوب ۲: ۱-۲). وقتی که از دید خداوند به انسانها نظر کنیم، توجه ما از ظاهر به زندگی تغییر خواهد کرد. آینه منزل، ظاهر ما را نشان می دهد؛ اما آینه خداوند، که کلام خداوند است؛ درون ما را آشکار می کند.

روز بیست و دوم

## رمز موفقیت!

قرائت امروز: متی ۲۵: ۱۴-۳۰

ای برادران، گمان نمیبرم که من بدست آورده ام؛ لیکن یک چیز می کنم که آنچه در عقب است فراموش کرده و به سوی آنچه در پیش است، خویشتن را کشیده، (فیلیپیان ۳: ۱۳)

مرد جوانی از سقراط رمز موفقیت را پرسید. سقراط به مرد جوان گفت که صبح روز بعد به نزدیکی رودخانه بیاید. هر دو حاضر شدند. سقراط از مرد جوان خواست که همراه او وارد رودخانه شود. وقتی وارد رودخانه شدند و آب به زیر گردنشان رسید سقراط با به زیر آب بردن سر مرد جوان، او را شگفت زده کرد. مرد تلاش می کرد تا خود را رها کند اما سقراط قوی تر بود و او را تا زمانی که رنگ صورتش کبود شد، محکم در زیر آب نگاه داشت. سقراط سر مرد جوان را از آب خارج کرد و اولین کاری که مرد جوان انجام داد، کشیدن یک نفس عمیق بود. سقراط از او پرسید: «در آن وضعیت تنها چیزی که می خواستی چه بود؟» پسر جواب داد: «هوا». سقراط گفت: «این راز موفقیت است! اگر همانطور که هوا را می خواستی در جستجوی موفقیت هم باشی بدستش خواهی آورد» رمز دیگری وجود ندارد.

گاهی ما ایمانداران نیز بی مسئولیتی خود را در پس الوهیت خداوند پنهان می نماییم؛ و از تلاش و رغبت خود در پی موفقیت در خدمت چشم پوشی می کنیم. درست به مانند غلام بیکاره ای که در مثل عیسی مسیح، خطاب به خداوند می گوید: «از جایی که نکاشته ای می دروی و از جایی که نیفشانده ای جمع می کنی» (۲۴). در حالی که در همین مثل ملاحظه می کنیم که خداوند تلاش خادمان امین را تأیید می نماید. آگوستین می گوید وقتی دعا می کنید طوری دعا کنید که گویی هیچ چیز به شما بستگی ندارد و وقتی کار می کنید طوری کار کنید که گویی همه چیز به شما بستگی دارد! زندگی و خدمات پولس رسول بیانگر این حقیقت است که در عین اتکاء و توکل به خداوند، با تمام وجود خود را نیز به پیش کشیده و تلاش می نمود. ای برادران، گمان نمی برم که من بدست آورده ام؛ لیکن یک چیز می کنم که آنچه در عقب است فراموش کرده و به سوی آنچه در پیش است، خویشتن را کشیده، (فیلیپیان ۳: ۱۳).

روز بیست و سوم

## ذهن کودکانه!

قرائت امروز: اول قرنیتیان ۱۳: ۸ - ۱۳

«زمانی که طفل بودم، چون طفل حرف می زدم و چون طفل فکر می کردم و مانند

طفل تعقل می نمودم. اما چون مرد شدم، کارهای طفلانه را ترک کردم»

(اول قرنیتیان ۱۳: ۱۱)

تصور کنید که دو بچه دوقلو که هنوز در شکم مادرشان هستند و در انتظار تولد بسر می برند راجع به چند و چون دنیا یا قوانین و مبانی آن صحبت کنند. چقدر می توان به مباحثه و درک و ایده های آنها اعتماد نمود. حتی نه فقط در مورد بچه هایی که هنوز تولد نیافته اند بلکه اندیشه و تعقل کودکانه نیز قابل اعتماد نمی باشد. وقتی کمی به افکار و ایده های گذشته و کودکانه خود رجوع می کنیم؛ چقدر خنده دار می نمایند! برای مثال من به هنگام کودکی گمان می کردم که انسانهای سیاه پوست حتماً زیاد شیر کاکائو خورده اند که پوستشان تیره شده است! یا مجری برنامه های کودک که در حال اجرای برنامه است قادر است مرا ببیند! و !....

چنین گفتار و تصواری چقدر کودکانه و مسخره بنظر می رسند، اما حقیقت این است که در قبال مسائل روحانی و الهی همچنان ادامه دارند. با اینکه می دانیم که خداوند، فراباشه (transendent) و فراتر از درک و اندیشه ما است اما به گونه ای مطمئن راجع به او صحبت می کنیم که گویی راجع به یکی از اقوام نزدیک مان سخن می گوئیم. درست است که در اثر کار مسیح، دلیری یافته ایم که به تخت خدا نزدیک شویم اما باید بیاد آوریم که او خداوند است و ما هنوز طفل هستیم. باید بیاد آوریم که اکنون جزئی معرفت داریم و بطور معما می بینیم. اما روزی خواهد آمد که او را خواهیم شناخت، پس باید بسیار مراقب باشیم تا در حد و توان خود راجع به خدا صحبت کنیم. نه مثل دو کودکی که هنوز به دنیا نیامده اند اما راجع به آنچه هنوز ندیده اند چنان به بحث نشسته اند که گویی می بینند و همه چیز را می دانند! «بازایستید و بدانید که من خدا هستم؛ در میان امت ها، متعال و در

جهان، متعال خواهم شد» مزامیر ۴۶: ۱۰

روز چهاردهم

## قدرت محبت

قرائت: متی ۵: ۴۳ - ۴۸

دشمنان خود را محبت نمایید ... و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند،

دعای خیر کنید. متی ۵: ۴۴

فیودور داستایوفسکی داستانی درباره برادران کارامازوف (ایوان و آلیوشا) نوشته است. آلیوشا، ایماندار مسیحی وفاداری است؛ و ایوان، شکاک سرسختی است که با مسیحیت دشمنی دارد. همینطور که در داستان پیش می رویم ایوان برادرش را در یک کافه ملاقات می کند؛ و در تلاش برای تضعیف ایمان برادرش شعر بلندی را می خواند که خود در وصف شخص ملحدی سروده بود. فرد ملحد، مسیح را بخاطر آزادی عظیمی که برای بشریت به ارمغان آورده، سرزنش می کند و معتقد است که به همین علت درد و رنج بسیاری در جهان بوجود آمده است. ایوان عیسی را چنین به تصویر می کشد که گویی هیچ پاسخی برای سخنان مرد ملحد و خدانشناس ندارد، و فقط بسوی او می رود و رویش را می بوسد. ایوان امیدوار شده بود که آلیوشا عکس العمل مسیح را غیر منطقی بداند. ولی وقتی حرفش را تمام کرد آلیوشا مثل عیسی به جلو خم شد و ایوان را بوسید. عکس العمل بسیار عمیق آلیوشا صحنه را کاملاً تغییر داد چون بیانگر پیروزی محبت بر شک و دیرباوری بود. محبت هر نوع مخالفتی را تحت الشعاع قرار می دهد برای همین مسیح از ما می خواهد که دشمنان خود را محبت کنیم... محبت و نه بحث منطقی، بر نفرت غلبه می یابد. نیکویی خدا در محبت ما خود را آشکار می کند و مردم را به توبه می کشاند. به هنگام بشارت انجیل، بهتر است تکه ای از قلب خود را به دیگران بدهید تا تکه ای از عقل خود را به مردم ارائه کنید.

روز سیزدهم

## اطاعت ما، اعلام ما!

قرائت: افسسیان ۲: ۸-۱۰

حنا و قیفا روسای کهنه بودند، کلام خدا به یحیی ابن زکریا در بیابان نازل شده ...

لوقا ۳: ۲

باب سوم لوقا با اسامی هفت نفر شروع می شود که همگی بخاطر داشتن مقامهای سیاسی، اقتصادی و مذهبی، اسرائیل را تحت کنترل خود داشتند. تیریوس امپراطور روم، پنطیوس پیلاتس فرماندار یهودیه و هیروودیس، فیلیپ و لیسانیوس سایر حاکمان اسرائیل به همراه حنا کاهن اعظم و قیفا که از رهبران مذهبی قوم بودند. زمانی که این اشخاص در قدرت بودند، «کلام خدا به یحیی ابن زکریا در بیابان نازل شده به تمامی حوالی اردن آمده به تعمد توبه به جهت آموزش گناهان موعظه می کرد» (آیات ۲-۳).

بنظر شما، چه چیزی باعث می شود که خدا اشخاصی که کاملاً اسرائیل را تحت کنترل خود داشتند به کناری می گذارد و از یحیی استفاده می کند که هیچ پول یا قدرتی در اختیار نداشت تا به دعوت خدا جواب دهد؟ چگونه خدمت کسی که هیچ جایگاه خاصی ندارد، می تواند هر چیزی را عوض کند؟ جواب مسئله در پیغام یحیی مبنی بر دعوت به توبه مکشوف شده است. پیغامی که در آن آمدن مسیح را اعلام می کند و نهایتاً، مقابله هیروودیس با این واقعه را نیز بر می انگیزاند (آیات ۱۶-۱۷ و ۱۹). وظیفه یحیی آماده نمودن راه برای آمدن عیسای مسیح بود و جهان در اطاعت از او برکت یافت.

امروزه وظیفه ما مسیحیان نشان دادن صلیب و قیام نجات دهنده مان در اعمال و سخنانمان است. خدا ما را خوانده است تا مطابق اصول کتاب مقدس زندگی کنیم. جواب ما به این موضوع باعث تغییرات زیادی در جهان خواهد شد. اگر می خواهید بر اطرافتان تاثیر همیشگی بگذراید از خدا اطاعت کنید.

روز بیست و چهارم

## دانه های کلام

قرائت رومیان ۱۰: ۱۳ - ۱۷

زیرا ذکر صلیب برای هالکان حماقت است، لکن نزد ما که ناجیان هستیم قوت خداست. اول قرنتیان ۱: ۱۸

خواهری در گذشته زندگی پُر ماجرابی را تجربه نموده بود او مارکسیست و کمونیست و در اعتقاد خود بسیار راسخ بود؛ برادر نوجوانی داشت که ایماندار بود؛ او با متانت و فروتنی می خواست خواهر خود را با کلام پُر فیض مسیح آشنا کند؛ اما گفتگو هایشان همیشه به بحث و مجادله می کشید. و برادر کوچکتر برای اجتناب از بحثهای پُر تنش، فقط آیه ای از کلام را می خواند و فرار می نمود. این روش را به عنوان تکنیکی جهت بشارت دادن بکار می برد! بعد از مدتی خواهر کمونیست به خاطر عقایدش زندانی شد و در زندان، عقایدش بسیار مورد شک و ابهام قرار گرفتند چرا که به چشم می دید که چطور قهرمانانی که بر راسخ بودنشان حساب می نمود، اعتقادشان را زیر پا گذاشته و دوستانشان را لو می دهند. روزی در چنین شرایطی که در رطوبت زندان انفرادی کم نور، در افکار خود غوطه ور بود، ناگهان روح خدا، آیه هایی را که برادر کوچکش می گفت و در می رفت؛ به خاطرش آورد! خداوند در آن زندان نمناک، بواسطه همان آیه های کوچک، حقیقت خود را برای فرزند گم گشته خویش آشکار نمود. هیچ کس فکرش را هم نمی کرد که آن دانه های کوچک کلام روزی در آن سلول تاریک به بار نشینند! عزیزان کار ما چون بذر افشانی است که کلام خدا را در همه جا پخش می کند. و این خدای رویاننده است که بواسطه نور روح خدا قادر است دانه ها را رویش دهد. باشد که در همه جا، بیاد آوریم که شغل اصلی ما بذر افشانی کلام خدا بر این کویر تشنه بی آب است! «لهذا نه کارنده چیزی است و نه آب دهنده بلکه خدای رویاننده» (اول قرنتیان ۳: ۷).



روز بیست و پنجم

## نگاه به درون!

قرائت: متی ۲۳ : ۲ - ۳۳

« زیرا که چشمان خداوند در تمام جهان تردد می‌کند تا قوت خویش را بر آنانی که دل ایشان با او کامل است نمایان سازد» (دوم تواریخ ۱۶ : ۹)

ویلهم کنراد رونتگن در ۲۷ مارس ۱۸۴۵ (میلادی) در شهر لنپ در کشور آلمان متولد شد. کنراد تحصیلات ابتدایی خود را در هلند گذراند و سپس به سوییس مسافرت کرد و وارد دانشگاه زوریخ شد و پس از اتمام تحصیلات موفق به اخذ درجه دکترا در رشته فیزیک گردید و به ورتسبرگ آلمان بازگشت. رونتگن مطالعات خود را بر روی الکتریسیته آغاز نمود و نهایتاً در ۸ نوامبر ۱۸۹۵ وقتی که در حال کار کردن با جریان الکترسیته در لوله های تخلیه بود؛ اشعه ناشناسی را ملاحظه کرد. او مشاهده خود از این اشعه و نور ناشناس را با عنوان : «اشعه ایکس» به چاپ رساند. دو هفته بعد از این کشف بزرگ، رونتگن اولین عکس اشعه ایکس را از دست همسرش گرفت، در عکس گرفته شده، استخوانهای دست همسرش به وضوح نمایان بود. او در سال ۱۹۰۱ به خاطر کشف اشعه ایکس اولین جایزه نوبل را کسب کرد. نکته جالب درباره رونتگن این بود که بعد از کشف اشعه ایکس و قابلیت مشاهده استخوانهای مردم، وقتی در مهمانی ها یا تجمعات با مردم ملاقات می نمود؛ ناخودآگاه همگان را به شکل اسکلت، تصور می نمود! بنابراین لباس فاخر و اشرافی آنان تغییری در نگاه او ایجاد نمی نمود! او می توانست درون و استخوان بندی مردم را صرف نظر از اینکه چه ظاهر و پوششی دارند؛ تصور نماید!

وقتی به این ماجرا فکر می‌کنم اغلب این ایده به ذهنم می‌آید که خداوند در مقیاسی بس عظیم تر از اشعه ایکس درون ما را نگاه می‌کند؛ و از خیالات دل ما با خبر است و می‌داند که قلباً در چه شرایطی به سر می‌بریم. گاهی تلاش می‌کنیم که خود را خیلی خوب و مناسب نشان دهیم؛ گاهی حقیقت خود را در پس نقابی کاذب مخفی می‌کنیم، گاهی خود را در پس حرفها و صرفاً ادبیاتی حتی مسیحی پنهان می‌کنیم. گاهی خود را در پس اعمال مذهبی و روحانی مخفی می‌کنیم، ولی هر قدر که این لباس ظاهرمان، فاخر و زیبا بنظر آید؛ خداوند به دل می‌نگرد و از درون ما با خبر است: «وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار، از آن رو که بیرون پیاله و بشقاب را پاک می‌نمایید و درون آنها مملو از جبر و ظلم است. ای فریسی کور، اول درون پیاله و بشقاب را ظاهر ساز تا بیرونش نیز ظاهر شود! وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که چون قبور سفید شده می‌باشید که از بیرون، نیکو می‌نمایید لیکن درون آنها از استخوانهای مردگان و سایر نجاسات پر است» (۲۵-۲۷). پس بیایید از اعمال ظاهری دست برداشته، او را از تمامی دل جستجو نماییم.

روز دوازدهم

## بعدش چی؟

قرائت: متی ۶ : ۱۹-۲۰

زیرا که دولت دائمی نیست. امثال ۲۷ : ۲۴

در یک داستان قدیمی متعلق به قرن ۱۶ میلادی، گفتگوی جالبی بین جوانی جاه طلب و مسیحی پارسایی به نام سنت فیلیپ آمده است. مرد جوان هیجان زده می‌گوید: والدینم با تحصیل من در رشته حقوق موافقت کردند. فیلیپ با سادگی می‌پرسد: بعدش چی؟ مرد جوان می‌گوید: بعد حقوقدان می‌شوم. فیلیپ تکرار می‌کند: بعدش چی؟ او در جواب می‌گوید: خوب، بعد پول زیادی بدست می‌آورم؛ و خانه بزرگی می‌خرم، یک کالسکه با اسبهای آن تهیه می‌کنم و بعد با دختر زیبایی عروسی می‌کنم و زندگی لذتبخشی را شروع می‌کنم. فیلیپ باز سوال می‌کند: و بعد؟ جوان جاه طلب می‌گوید: بعد ...؟! و برای اولین بار شروع به فکر کردن درباره مرگ و آخرت می‌کند. و به این نتیجه می‌رسد که هیچ جایی در نقشه اش برای درک و شناخت خدا وجود ندارد. و زندگی را تنها بر روی ارزشهای موقتی این دنیا بنا نموده است. نکته مهم این داستان در این نیست که ثروت اندوزی کار اشتباهی است. اما اگر این ارزشها کانون مرکز توجه در زندگیمان شوند، آنگاه ابدیت را نادیده می‌گیریم و پول جای خدا را می‌گیرد. عیسی مسیح تأکید می‌کند که غیر ممکن است که هم پول و هم خدا را دوست داشته باشیم (متی ۶ : ۲۴)، و اخطار می‌کند که: گنجها برای خود بر زمین نیندوزید... بلکه گنجها به جهت خود در آسمان بیندوزید... (آیات ۱۹-۲۰). مرد جوان و مسیحی پیر هر دو باید برای آینده خود نقشه می‌کشیدند. اما بهتر است که همیشه به فکر ابدیت هم بود و تمامی کارها را با این سوال شروع کرد که: بعدش چی؟ ثروت حقیقی ما آن گنجهایی است که در آسمان اندوخته ایم.

نخواهم مال و تمجید جهان را تویی میراث من پروردگارا

همان گنج گرنامه تویی تو، به دنیا نور بی سایه تویی تو

روز یازدهم

## ایمان ظاهری

قرائت: اشعیا ۱: ۱-۱۷

این قوم... به لبهای خویش مرا تمجید می نمایند اما دل خود را از من دور کرده اند. اشعیا ۲۹: ۱۳

قرنهاست که جهانگردان، از آکروپولیس آتن که معابد مذهبی و تپه های قدیمی مشهوری دارد، دیدن می کنند. هزاران نفر بازدیدکننده از تمام نقاط جهان، تکه های مرمری از این محل به عنوان یادگاری با خود برده اند. چرا این تکه سنگها مدتها پیش تمام نشده اند؟ پاسخ بسیار آسان است. ماهی یکبار کامیونی پر از تکه های سنگ مرمر از چند کیلومتر پائین تر می آید و آنها را در اطراف آکروپولیس پخش می کند. به این شکل، جهانگردان با آن تکه سنگ هایی که از آتن باستان با خود به همراه برده اند، با خوشحالی به کشورشان باز می گردند.

ما نیز ممکن است که با انواع دیگری از چیزهای تقلبی، فریب بخوریم. موسیقی و اعمال مذهبی بعلاوه آداب و رسوم، ممکن است ما را گول بزنند و تصور کنیم که در حال تجربه کردن رابطه ای دوستانه با خدا هستیم. ولی در حقیقت یک سری مراسم مذهبی توخالی انجام می دهیم.

در زمان نبوت اشعیا، بسیاری از مردم اسرائیل صرفاً سر و دست خود را تکان می دادند. به همین دلیل خدا به آنها گفت: «هدایای باطل دیگر میاورید، بخور نزد من مکروه است، گناه را با محفل مقدس نمی توانم تحمل نمایم» (اشعیا ۱: ۱۳). امکان این که مراسم مذهبی می تواند ما را فریب دهد ما را و می دارد که درون خود را تفتیش کنیم. اعمال ریاکارانه ما ممکن است فقط ظاهری از آن ایمان قلبی باشد که خدا از ما انتظار دارد. ریاکاری گناهی است آشکار که خداوند را محزون می سازد. او در انتظار کسانی است که با ایمان و راستی و محبت او را بپرستند. ریاکار کسی است که خدا را بر زبان و دنیا را در قلب خود دارد.

روز بیست و ششم

## آتش سوزی های زندگی

قرائت: رومیان ۸: ۱۷-۲۱

و می دانیم که بجهت آنانی که خدا را دوست می دارند و بحسب اراده او خوانده شده اند، همه چیزها برای خیریت (ایشان) با هم در کار می باشند. (رومیان ۸: ۲۸)

ادیسون در سنین پیری پس از کشف لامپ، یکی از ثروتمندان آمریکا به شمار می رفت و درآمد سرشارش را تمام و کمال در آزمایشگاه مجهزش که ساختمان بزرگی بود هزینه می کرد. این آزمایشگاه، بزرگترین عشق پیرمرد بود. هر روز اختراعی جدید در آن شکل می گرفت تا آماده ورود به بازار شود.

در همین روزها بود که نیمه های شب از اداره آتش نشانی به پسر ادیسون اطلاع دادند که آزمایشگاه پدرش در آتش می سوزد و حقیقتاً کاری از دست کسی بر نمی آید و تمام تلاش مأموران فقط برای جلوگیری از گسترش آتش به سایر ساختمانها است. آنها تقاضا داشتند که موضوع به نحو قابل تحملی به پیرمرد گفته شود. پسر با خود اندیشید که احتمالاً پدرش با شنیدن این خبر سگته می کند و لذا از بیدار کردن او منصرف شد و خودش را به محل حادثه رساند و با کمال تعجب او را دید که در مقابل ساختمان آزمایشگاه روی یک صندلی نشسته است و سوختن حاصل تمام عمرش را نظاره می کند. پسر تصمیم گرفت جلو نرود و پدر را آزار ندهد. او می اندیشید که پدر در بدترین شرایط عمرش بسر می برد. ناگهان پدرش سرش را برگرداند و پسر را دید. با صدای بلند و سرشار از شادی گفت: پسر تو اینجایی؟ می بینی چقدر زیباست! رنگ آمیزی شعله ها را می بینی؟ حیرت آور است! پسر حیران و گیج گفت: پدر تمام زندگیت در آتش می سوزد و تو از زیبایی رنگ شعله ها صحبت می کنی؟ من تمام بدنم می لرزد و تو خون سرد نشسته ای؟ پدر گفت: پسر من از دست من و تو که کاری بر نمی آید. مأمورین هم که تمام تلاششان را می کنند. در این لحظه بهترین کار لذت بردن از منظره ایست که دیگر تکرار نخواهد شد! در مورد آزمایشگاه و بازسازی یا نوسازی آن فردا فکر می کنیم! الان موقع این کار نیست! به شعله های زیبا نگاه کن که دیگر چنین امکانی را نخواهی داشت! فردا صبح ادیسون به خرابه ها نگاه کرد و گفت: "ارزش زیادی در بلاها وجود دارد. تمام اشتباهات ما در این آتش سوخت. خدا را شکر که می توانیم از اول شروع کنیم." توماس آلوآ ادیسون سال بعد مجدداً در آزمایشگاه جدیدش مشغول کار بود و همان سال یکی از بزرگترین اختراع بشریت یعنی ضبط صدا را تقدیم جهانیان نمود. آری او گرامافون را درست یک سال پس از آن واقعه اختراع کرد. در داستان فوق ملاحظه می کنید که بلایی آتش سوز نتوانست روند موفقیت ادیسون را باز دارد چرا که اگر چه آزمایشگاه سوخته شد ولی فکر و خلاقیت او همچنان سالم بود. و حتی بازبینی ها و دوباره کاری ها شرایط بهتری را برای موفقیت های بزرگتری پدید آورده بودند. در زندگی روحانی نیز چنین است؛ بعضی اوقات حتی آتش سوزی های زندگی روحانی می توانند به شرایط و موفقیت های تازه ای نائل شوند.

روز بیست و هفتم

## جنگ نیکو

قرائت: افسسیان ۶: ۱۰ - ۲۴

ای فرزند تیموتائوس، این وصیت را به تومی سپارم برحسب نبوتهایی که سابقاً بر تو شد تا در آنها جنگ نیکو کنی (اول تیموتائوس ۱: ۱۸).

یکی از دلایل مهم شکست هیتلر در جنگ دوم جهانی، گسترش دامنه جنگ و جنگیدن در دو جبهه بود. علی رغم جنگ سخت با متفقین او جبهه جدیدی را با روسها باز نمود، با وجود پیش روی های سریع، اما در اثر سرمای هوا و مقاومت پارتیزانی مردم روسیه متحمل شکست سختی شد و به دلیل تقسیم نیروی خود در دو محور، نهایتاً جنگ را باخت! گاهی ما ایمانداران نیز دچار همین اشتباه می شویم. انرژی خود را صرف جنگ هایی می کنیم که اصلاً کار ما نیست؛ پولس رسول نشان می دهد که جنگ ما مختصات خاص خود را دارد: «زیرا که ما را کشتی گرفتن با خون و جسم نیست بلکه با ریاستها و قدرتها و جهانداران این ظلمت و با فوجهای روحانی شرارت در جایهای آسمانی» (افسسیان ۶: ۱۲).

همچنین راجع به خدمت خود می گوید: «به جنگ نیکو جنگ کرده ام...» (دوم تیموتائوس ۴: ۷)؛ یکی از رازهای خدمت موفقیت آمیز پولس رسول این بود که دقیقاً در جنگی بود که خدا می خواست. حتی برای خدمت نمودن و جنگ روحانی نیز پیرو هدایت الهی بود: «و چون از فریجیه و دیار غلاطیه عبور کردند، روح القدس ایشان را از رسانیدن کلام به آسیا منع نمود» (اعمال رسولان ۱۶: ۶).

اگر خداوندمان سردار جنگ آسمانی است؛ پس باید اجازه دهیم که او ما را به آن جنگ نیکو راهنمایی کند.

روز دهم

## قدرت درون

قرائت: افسسیان ۳: ۱۴ - ۲۱

(دعا می کنم) که در انسانیت باطنی خود از روح او به قوت زورآور شوید.

افسسیان ۳: ۱۶

کمپانی بزرگی برای تمییز کردن مواد آلوده استیل استوانه ای شکل، از قدرت مکش استفاده می کند. پمپهای قوی تمامی این مواد را از ته این مخزنها بیرون می کشند، اما کارگران باید بسیار مواظب تنظیم کردن قدرت این پمپها باشند. اگر آنها بیش از حد لازم، هوای داخل استوانه ها را بیرون بکشند، این استوانه های فولادی مثل فنجانهای کاغذی متلاشی خواهند شد. چون فشار هوای بیرونی بر فشار هوای درونی غلبه خواهد کرد.

به همین ترتیب، زمانی که مصیبت و سختی وارد زندگی ما می شود، خدا باید ما را از درون تقویت نماید و در غیر اینصورت نخواهیم توانست در مقابل فشارهای بیرونی ایستادگی کنیم.

درست است که توسط همسر و یا دوستان مسیحی مان خیلی خوب پشتیبانی می شویم، اما این طبیعت روحانی درونی ما باید توسط روح القدس به قوت زورآور شود (افسسیان ۳: ۱۶)، تا ما را از مچاله شدن حفظ کند.

روح القدس، در همان حالی که هر روزه مشغول خواندن کلام و دعا کردن هستیم؛ در ما کار می کند تا ما را تقویت بخشیده و ذهن ما را تازه نماید. اگر کتابمقدس را کناری بگذاریم و گاه گاهی با خداوند راز و نیاز کنیم و مشارکتمان با ایمانداران را متوقف کنیم، ضعیف شده، رشد روحانیمان کند شده و آسیب پذیر خواهیم بود. دیگر نخواهیم توانست در مقابل فشار وسوسه ها و مشکلات بیرونی ایستادگی نماییم. بیایید از خداوند بخواهیم که قوت درونی ما را بیشتر کند تا زمانی که بارها و طوفانهای زندگی بر ما فشار وارد می آورند؛ تسلیم نشویم. قوت مسیح درون ما بزرگتر از فشار مشکلات پیرامونمان است.

روز نهم

## پدر مراقبت است

قرائت مزمو ۱۲۱

او نخواهد گذاشت که پای تولدش خورد. او که حافظ توست نخواهد خوابید  
(مزمو ۱۲۱: ۳)

کلاس دوم دبستان بودم و از تک فرزندی خود بسیار رنج می بردم چرا که همه توجه پدر و مادرم بر من متمرکز شده بود و درباره هر مورد ساده ای نگران می شدند. اکثر بچه های کلاس با سرویس به مدرسه می آمدند. اما ما تقریباً نزدیک دبستان زندگی می کردیم. هر روز می خواستم ثابت کنم که راه را بلدم و پیشاپیش مادرم راه می رفتم تا بفهمد که می توانم خود به تنهایی این راه را بروم ولی چون مجبور بودیم که خیابان بزرگی را رد کنیم، مادرم قانع نمی شد و هر روز مرا همراهی می کرد. روزی با ناراحتی بسیار نزد پدرم رفتم و با گریه و زاری اصرار داشتم که باید به تنهایی بروم و دلیل این بود که هیچ کدام از اولیا چنین کاری نمی نمایند. پدرم می دانست که آنها با سرویس می آیند و نیازی به این کار نبود. اما من زیر بار نمی رفتم. بالاخره پدرم را راضی کردم. او گفت فردا خودت برو. از آن روز به بعد به استقلال رسیدم و از خوشحالی در پوست خود نمی گنجیدم. حس مستقل بودن بسیار لذت بخش بود. سالها از آن ماجرا گذشت. روزی یکی از والدین در یکی از مهمانی ها مشکل خود را با پسر کوچکش، مطرح کرد که دقیقاً همین مورد بود. و پدرم این داستان را به عنوان تجربه خود تعریف نمود. اما آخر داستان چیز دیگری بود. من تصور می نمودم که تنها به مدرسه می روم اما غافل از اینکه در تمام آن مدت پدرم هر صبح از دور مراقب من بود. او با صبر و شکیبایی هر صبح همه راه را پشت سر من می آمد تا مبادا اشتباه کنم و منتظر می ماند تا به سلامت به مدرسه برسم. شاید اگر در کودکی او را می دیدم عصبانی می شدم. ولی بعد از این همه سال با شنیدن این حرف اشک در چشمانم حلقه زده بود. محبت پدری اجازه نمی داد که او مرا با وجود همه لجبازی هایم تنها رها کند و در انتظار اتفاقی ناگوار بنشیند. اما در عین حال اجازه داد که احساس استقلال نمایم. در قرائت امروز نیز ملاحظه می کنیم که خداوند چون پدری مهربان همیشه بیدار است. او حافظ و نگهبان مومنینش است و هرگز نمی خوابد. خداوند ما را از تمام خطرهای نجات خواهد داد و ما را پشتیبانی خواهد نمود. او مراقب رفت و آمد ما است و همیشه ما را محافظت خواهد نمود.

روز بیست و هشتم

## حرف مفت!

قرائت:

غلاطیان ۵: ۲۲-۲۶

بسا کسانی که هر یک احسان خویش را اعلام می کنند. اما مرد امین را کیست که پیدا کند. امثال ۲۰: ۶

یکی از نابسامانی های فرهنگی ما ایرانیان این است که قولهای بیهوده و حرفهای مفت بسیاری را بر زبان می آوریم. تعارفات و قول های آلکی! اغلب از بدقولی و بی وفایی مردم آزرده خاطر می شویم. یکی از اعضای خانواده قول می دهد که حتماً برایمان نامه می نویسد اما دریغ از یک خط نوشته! کشیش کلیسا قول می دهد به هنگام بیماری به عیادتمان بیاید. اما نه به بیمارستان می آید و نه به منزلمان سری می زند. دوستی می گوید که حتماً در موقع سختی به نزد ما خواهد آمد اما حتی یک تلفن هم نمی زند. دیگران می گویند که حتماً برایمان دعا خواهند کرد اما بزودی نیاز ما را فراموش می کنند. بعضی ها هم قول می دهند که حتماً برایمان کار مهمی را انجام خواهند داد ولی کارمان را پیگیری نمی کنند. در چنین مواقعی با خودمان می گوییم: «مرد امین را کیست که پیدا کند؟» هنگامی که کسی در قولش امین نمی ماند کاری از دست ما ساخته نیست. اما حداقل، خودمان می توانیم نسبت به دیگران خوش قول باشیم. وقتی که قولی می دهیم باید آن را انجام دهیم. هنگامی که به کسی قول می دهیم برایش دعا خواهیم کرد باید این کار را انجام دهیم. زمانی که وفاداری و محبت خود را به دیگران ابراز می کنیم، می توانیم حتی با کارهای کوچکی نشان بدهیم که در قولمان جدی هستیم.

پولس رسول می فرماید یکی از ثمرات روح القدس، وفاداری است (غلاطیان ۵: ۲۲). اگر آنچه را که به دیگران قول می دهیم؛ عمل کنیم خدا در ما روحیه ثابت قدمی پدید می آورد که هر روزه به پیش رویم و در این موارد جدی تر باشیم. باشد که مردم ما را گویند: «کسی که آزموده شده و امین است!»

روز بیست و نهم

روزی به دست خداست ...

قرائت مزامیر ۱۲۷

بی‌فایده است که شما صبح زود برمی‌خیزید و شب دیر می‌خوابید و نان مشقت را می‌خورید. همچنان محبوبان خویش را خواب می‌بخشد. مزامیر ۱۲۷: ۲

صیادی ضعیف را ماهی قوی به دام اندر افتاد. طاقت حفظ آن نداشت. ماهی بر او غالب آمد و دام از دستش در ربود و برفت... دام هر بار ماهی آوردی، ماهی اینبار رفت و دام ببرد، دیگر صیادان دریغ خوردند و ملامتش کردند که چنین صیدی در دامت افتاد و ندانستی نگاه داشتن. گفت: ای برادران چه توان کردن؟ مرا روزی نبود و ماهی را همچنان روزی مانده بود. صیاد، بی‌روزی در دجله نگیرد، و ماهی، بی‌اجل بر خشک نمیرد (گلستان سعدی). داستان فوق که اقتباسی است از گلستان سعدی، با بیان ساده و شیوا می‌خواهد بگوید: درواقع خدا است که مقرر کننده و برکت دهنده حیات ما می‌باشد. این حقیقت در کلام خدا نیز مطرح شده است که در قرائت امروز به وضوح دیده می‌شود. «اگر خداوند خانه را بنا نکند، بنیانش زحمت بی‌فایده می‌کشند. اگر خداوند شهر را پاسبانی نکند، پاسبانان بی‌فایده پاسبانی می‌کنند» (آیه ۱). علی‌رغم در نظر گرفتن مسئولیتهای انسانی مان، باید به این حقیقت روحانی نیز توجه نماییم که اگر خداوند بنا نکند ما بیهوده بنا می‌کنیم. مخصوصاً در امور روحانی و همچنین مسائل مالی زندگی باید به یاد آوریم که او منشأ حیات زندگی ما است و روزی ما از او است. عیسی مسیح به هنگام غذا دادن به ۵ هزار نفر، «آن پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگریسته، برکت داد و نان را پاره نموده، به شاگردان خود بسپرد تا پیش آنها بگذارند و آن دو ماهی را بر همه آنها تقسیم نمود» (مرقس ۶: ۴۱). چه خوب است که ما نیز در برابر روزی و رزقی که در زندگی دریافت می‌کنیم به سوی آسمان نگریسته و آن را از خدا بدانیم و منشأ برکت حیات خود را فراموش نماییم!

روز هشتم

تجربه شده

قرائت: عبرانیان ۲: ۵ - ۱۸

زیرا که چون خود عذاب کشیده، تجربه دید استطاعت دارد که تجربه‌شدگان را اعانت فرماید. (عبرانیان ۲: ۱۸)

یکی از بدترین حوادث زندگی مشترکمان در چند سال اخیر گم شدن کیف همسر بود. او در یک هفته دو بار کیفش را گم کرد و این قضیه اضطراب و نگرانی زیادی برایمان به همراه داشت. خوشبختانه همه چیز به خیر و خوشی به پایان رسید. او بعد از این ماجرا گفت که خداوند چند درس عملی برایش داشته است. این حرف به نظرم عجیب می‌رسید. چند روز پیش قرار ملاقاتی داشتیم و هر دو با عجله کارهایمان را انجام می‌دادیم تا به این قرار برسیم. در آخرین لحظات که همسر در اتومبیل منتظر من بود، متوجه شدم که کلیدم گم شده است. مطمئن بودم که در خانه است اما نمی‌توانستم پیدایش کنم. وقت زیادی را به جستجو پرداختم اما بی‌نتیجه بود؛ احساس می‌کردم با شنیدن این حرف عصبانی خواهد شد اما او با خونسردی به خانه برگشت و بعد از دقایقی با کلید من در دستش سوار ماشین شد. منتظر بودم که حداقل نصیحتم کند و گوشزد نماید که حواست را بیشتر جمع کن! اما او با لبخند گفت: می‌دانم که در چه فکری هستی، از آنجا که من خود سابقه سنگین گم کردن کیفم را یدک می‌کشم، به خود اجازه نمی‌دهم که تو را محکوم نمایم؛ و تو را درک می‌کنم!

واقعه فوق شباهت بسیاری با یکی از ابعاد تجسم خداوندمان عیسی مسیح دارد. قرائت امروز نشان می‌دهد که یکی از دلایل تجسم این بود که چون عیسی خود عذاب کشیده، تجربه دید استطاعت دارد که تجربه‌شدگان را اعانت فرماید (۱۸). همچنین: «درهر امری مشابه برادران خود شود تا در امور خدا رئیس کهنه‌ای کریم و امین شده، کفاره گناهان قوم را بکند» (۱۷). چقدر زیبا است که خداوندمان درد ما را می‌داند؛ او نیز همه چیز را تجربه نموده و ما را درک می‌کند. او گناهکار را درک می‌کند و دوست دارد اما از گناه متنفر است!

روز هفتم

## دلیل خطر کردن

قرائت: دوم تیموتائوس ۲: ۱-۱۳

و از این جهت همه زحمات را بخاطر برگزیدگان متحمل می شوم تا ایشان نیز

نجاتی را که در مسیح عیسی است با جلال جاودانی تحصیل کنند (۲: ۱۰)

در بسیاری از عملیتهای جنگی نیروی هوایی؛ یکی از تکنیک های تهاجمی این است که هواپیما یا هواپیماهایی به عملیات ایذایی یا مجازی بپردازند؛ یعنی به نوعی خود را به خطر اندازند و حتی مورد هدف قرار گیرند، تا پدافند دشمن را متوجه خود نمایند و هواپیماهای دیگر برای انجام عملیات اصلی بتوانند با راحتی و تمرکز بهتری مأموریت خود را به انجام رسانند.

پولس رسول نیز جان خویش را به خاطر دیگران به مخاطره انداخت (دوم تیموتائوس ۲: ۱۰). یکبار سنگسار شد و نیمه جان رها شد (اعمال ۱۴: ۱۹). در ماجرای دیگری، مورد حمله مردم قرار گرفت، شلاق خورد و زندانی شد (اعمال ۱۶: ۲۲-۲۳). سه دفعه شکسته کشتی شد و چندین بار مورد حمله راهزنان و غارتگران قرار گرفت (۲ قرنیتان ۱۱: ۲۳-۲۸). چرا پولس از روی میل اینگونه رنجها را تحمل می کرد؟ زیرا او درباره آتش جاودانی و زندگی جاودانی می اندیشید، و به همین خاطر با خوشحالی هر خطری را به جان می خرید.

آیا ما نیز همانند پولس خطری که مردم را تهدید می کند، به وضوح مشاهده می کنیم؟ آیا از فرصتهای بسیاری که پیش می آیند استفاده می کنیم تا مردمی را که به خبر خوش مسیح احتیاج دارند یاری رسانیم؟ آیا ما نیز به مانند پولس چنین هدف والایی را در خود احساس می کنیم؟ مانند کسی که هر چیزی را بخاطر گمشدگان تحمل می کرد؟ اگر می خواهید پیغام انجیل را به دیگران برسانید، بنظرتان چه خطرانی شما را تهدید خواهند کرد؟ صدمات بدنی؟ شنیدن کلمات رکیک؟ خطر طرد شدن؟ استهزاء؟ از دست دادن دارایی؟ و یا موارد دیگر؟ همه اینها حتی برای نجات یک شخص نیز می ارزند.

روز سی ام

## شانسی دیگر

قرائت: لوقا ۲۲: ۲۴ - ۳۴

آیا مرا محبت می نمایی؟... گوسفندان مرا شبانی کن. یوحنا ۲۱: ۱۶

عیسی به پطرس وعده ای داد که بر اساس آن هر ایماندار پشیمان شانسی دیگری می تواند داشته باشد. (لوقا ۲۲: ۳۱-۳۴). عیسی مسیح به پطرس گفت که چون شیطان خواست شما را چون گندم غربال کند این اطمینان را می دهد که برایش دعا می کند تا ایمانش تلف نشود. اگر چه پطرس تاکید داشت که هرگز تو را ترک نخواهم کرد، عیسی می گوید که قبل از سپیده دم سه مرتبه مرا انکار خواهی نمود. در انتظار بازگشت پطرس، عیسی مسیح او را برای خدمت آینده حکم می کند: «هنگامی که تو بازگشت کنی برادران خود را استوار نما» (آیه ۳۲).

جورج دانکن واعظ مشهور می گوید: «من فکر می کنم بسیاری از هیئت های بررسی کار کلیسا، پطرس را کاندیدای مناسبی برای کلیسا نمی دانستند!» دانکن اشاره به این نکته دارد که با این همه خداوند در پنطیکاست پطرس را برای ارائه موعظه بسیار مهم و حیاتی در تاریخ کلیسا انتخاب می کند. به نظر می رسد بعضی از مسیحیان پیغام بخشش را تنها برای بی ایمانان می دهند و پیغامی از بخشش برای ایمانداران ندارند. اما «خوشحالم که خداوند آثرا به انجام رساند!» به خاطر همان بخشش بود که روز تازه ای برای خدمت پطرس شروع شد.

در واقع اگر شما هم مثل پطرس ایماندار پشیمان هستید، باز هم می توانید برای شانسی دیگر بر خداوند توکل نمایید. گناهت را اعتراف کن و بخشش و شفای او و بازگشت را تجربه نما «اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او امین و عادل است تا گناهان ما را بپارزد و ما را از هر ناراستی پاک سازد (اول یوحنا ۱: ۹).

روز یکم

کدام سیم؟

قرائت: تثنيه ۱۵: ۷-۸

و همشکل این جهان مشوید بلکه به تازگی ذهن خود صورت خود را تبدیل دهید

تا شما دریافت کنید که اراده نیکوی پسندیده کامل خدا چیست (رومیان ۲: ۱۲)

معمولاً در بعضی از فیلم های آکشن، قهرمان فیلم با بُمبی روبرو می شود که فقط چند دقیقه یا ثانیه به انفجار آن باقی مانده است! در چنین شرایط پُر مخاطره ای، او با دوسیم به رنگ های مختلف مواجه می شود که فقط یکی از آنها می تواند بُمب را از کار بیاندازد! بنابراین با اضطراب بسیار و با شک و ابهام در حالی که خیس عرق شده است به شکلی اتفاقی یکی را قطع می کند؛ البته کارگردان نیز با موسیقی و تدوین صحنه های حادثه ای، پیاز داغ فیلم را حسابی زیاد می کند! طوری که بیننده با اینکه می داند اگر بُمب منفجر شود؛ فیلم تمام خواهد شد، ولی همچنان نفسش در سینه حبس می شود!

حال گذشته از جنبه مجازی بودن صحنه های مذکور و اینکه اغلب قهرمانان فیلم ها مخصوصاً از نوع هالیوودی، همیشه انتخاب درست را انجام می دهند؛ ولی متأسفانه در پهنه زندگی واقعی ما انسانها چنین نیست، اغلب با شرایطی مواجه می شویم که تصمیم درست گرفتن بسیار مهم و ضروری است و گاهی اوقات با اتخاذ تصمیم غلط می توانیم چنان تخریبی در زندگی پدیدار آوریم که بدتر از انفجار بُمب باشد. از این جهت مشورت الهی و درک نقشه الهی نقش بسیار مهمی دارد! در چنین مواقعی است که باید اراده نیکوی پسندیده کامل خدا را دریابیم و خداوند را در همه راه های خود بشناسیم و او را مد نظر قرار دهیم. از او بخواهیم که در تصمیم گیری ما مداخله نماید. اگرچه چنین برخوردی در دنیای عقلانی امروز، بیشتر به حماقت می نماید؛ اما به لحاظ روحانی یکی از زیباترین صحنه هایی است که می تواند در رابطه ما با خدا حادث شود. لحظه ای که ما نیز به مانند خداوندمان می گوئیم: لیکن نه به خواهش من بلکه به اراده تو!

روز ششم

اردک مرده بال بال نمی زند

قرائت: رومیان ۷: ۱۴-۲۵

آنچه می کنم نمی دانم زیرا آنچه می خواهم نمی کنم بلکه کاری را که از آن نفرت دارم بجا می آورم. رومیان ۷: ۱۵

سالها پیش مرد ثروتمندی به همراه یک راهنما به نام سام به شکار اردک رفت. آنها یک گاری و اسب کرایه کردند. در طول راه یکی از چرخ های گاری از جا در آمد. سام همین که خواست چرخ را جا بیاندازد، تصادفاً چکش را به انگشت خودش کوید و ناگهان حرف رکیکی بر زبان جاری کرد. ولی فوراً به زانو افتاد و از خدا طلب بخشش نمود. دعایش این بود: "خداوندا، بعضی اوقات زندگی مسیحی بسیار مشکل است."

مرد به سام گفت: "می دانم تو یک مسیحی هستی ولی به من بگو چرا اینقدر تقلا می کنی. من به خدا اعتقادی ندارم و چنین مشکلاتی هم ندارم."

سام ندانست چه بگوید. در همین حین دو اردک بالای سرشان به پرواز درآمدند. مرد تفنگ خود را بالا برد و دو گلوله شلیک کرد و فریاد زد: "اردک مرده را رها کن، برو بدنبال آن اردک زخمی." سام به اردک زخمی که ناامیدانه بال بال می زد تا فرار کند اشاره کرد و گفت: من برای سؤال تو جوابی دارم. گفتم که مسیحیت من چیز خوبی نیست چون خیلی تقلا می کنم. خوب، من اردک زخمی هستم که تلاش می کنم از دست شریب فرار کنم. ولی تو آن اردک مرده هستی!"

این نگرش با توصیفی که پولس از تجربیات مسیحی خویش در رومیان ۷: ۱۴-۲۵ آورده، همخوانی دارد. تقلا کردن بیانگر کار خدا در زندگی ما است. به خاطر خون عیسی مسیح، گناه قابل بخشش است، پس ناامید نباشید. به یاد داشته باشید، اردک های مرده بال بال نمی زنند. پس، تقلا کنید، این بخشی از زندگی روحانی ما است. در بستر راحتی، پیروزی حاصل نمی شود! و تقلا می کند ما نشان دهنده تعلق ما به آسمان است!

روز پنجم

## مربای توت فرنگی

قرائت: امثال ۶: ۱۶ - ۲۸

شغالها، شغالهای کوچک را که تاکستانها را خراب می‌کنند برای ما بگیرید، زیرا که تاکستانهای ما گل آورده است. غزل غزلها ۲: ۱۱

دوستی مرا به خانه اش دعوت کرد. روز بسیار خوبی بود. من و او ساعتها با هم صحبت کردیم و از خاطره های گذشته یاد نمودیم. برای جمع کردن میز غذا کمکش کردم؛ وارد آشپزخانه که شدم، مربای توت فرنگی روی میز، توجه مرا جلب کرد. من عاشق مربای توت فرنگی هستم و دوستم هم این را می‌دانست. نمی‌توانستم صبر کنم تا تعارف کند، پس شیشه را باز کردم تا از آن مربا بچشم. دوستم فریاد زد: نه نخور. با تعجب نگاهش کردم! خندید و گفت: صبح که وسایل پذیرایی را آماده می‌کردم متوجه شدم که این مربا کپک زده، بهتر است آن شیشه را دور بیندازیم.

برای من بسیار سخت بود که از خوردن آن صرف نظر نمایم. پس گفتم: کپک را از روی مربا برمی‌دارم و می‌خورم. بعد از بحث و جدل بالاخره قاشقی برداشتم و با لذت تمام آن مربا را خوردم. چند ساعت بعد خداحافظی کردم و به خانه آمدم. شب که شد عواقب خوردن آن را حس کردم. سیستم گوارشی من به هم خورده بود و تا صبح از درد شکم نتوانستم بخوابم. عاقبت صبح به پزشک مراجعه کردم. با اینکه سعی کرده بودم کپک مربا را جدا کنم ولی ظاهراً ذرات کوچکی در آن باقی مانده بودند همان ذرات ظاهراً بی‌خطر همه سیستم بدن مرا به هم زدند و دو روز مرا خانه نشین نمودند.

گناه نیز چنین خاصیتی دارد، کلام خدا می‌فرماید: «آیا کسی آتش را در آغوش خود بگیرد و جامه‌اش سوخته نشود؟ یا کسی بر اخگرهای سوزنده راه رود و پایهایش سوخته نگردد؟» (امثال ۶: ۲۷ - ۲۸) همچنین حتی اندکی از آن نیز به مانند شغالهای کوچک می‌توانند تاکستانها را خراب کنند.

روز دوم

## شیشه اشتباهی

قرائت: رومیان ۶

خود را فریب مدهید، خدا را استهزا نمی‌توان کرد. زیرا که آنچه آدمی بکارد، همان را درو خواهد کرد. زیرا هر که برای جسم خود کارد، از جسم فساد را درو کند و هر که برای روح کارد از روح حیات جاودانی خواهد دروید. غلاطیان ۶: ۷ - ۸

بیاد دارم که وقتی پسر بچه کوچکی بودم. یک روز گرم، درحالی که سخت بازی کرده بودم؛ از فرط تشنگی به خانه آمدم تا آب بنوشم؛ عجله بسیار داشتم که بعد از آب خوردن بازهم سراغ بازی روم. شیشه ای را که معمولاً از آن آب می‌خوردم کنار ظرف شویی قرار گرفته بود؛ من با عطش فراوان آن را به دهان گرفته؛ و با ولع تمام شروع به نوشیدن نمودم اما با نوشیدن آن، صدای فریادم به آسمان رسید، حالم دگرگون شد؛ سردرد و خفگی شدیدی بر من واقع شد؛ با صدای فریادهایم مادرم سریع از راه رسید و بلافاصله فهمید که چه اتفاقی افتاده است. او برای پاک کردن بهتر شیشه، در آن ماده ضد عفونی کننده ریخته بود و آنرا در کناری گذاشته بود. اما من به خیال اینکه شیشه آب است آنرا سر کشیده بودم. مادرم کاری کرد که حالت استفراغ به من دست دهد و با مهارت خاصی مرا برعکس نمود تا همه چیز از معده ام خارج شود و سریعاً مرا به دکتر رساند. پزشک نیز سایر تدابیر را به انجام رسانید و به مادرم گفت که دانسته یا ندانسته پسرت را از مرگ حتمی، نجات داده‌ای! چنانکه در قرائت امروز ملاحظه می‌شود کلام خدا کاملاً نشان می‌دهد که نمی‌شود با گناه و ثمرات جسم کنار آمد چرا که آنها نتایج خاص خود را دارند و حتی می‌توانند شخص ایماندار را به شرایط ناگواری برسانند. «از این جهت نباید صرفاً به ظاهر قضایا و حوادث اکتفا نماییم، بلکه همه چیز را تحقیق کرده به آنچه نیکو است متمسک شویم! تا مبدا زندگی ما دچار نتایج ناگوار گناه شود.



روز سوم

## در آتش سوختن خدمات

قرائت اول قرنتیان ۳

کار هرکس آشکار خواهد شد، زیرا که آن روز آن را ظاهر خواهد نمود، چونکه آن به آتش به ظهور خواهد رسید و خود آتش، عمل هرکس را خواهد آزمود که

چگونه است. اول قرنتیان ۳: ۱۳

پس از پایان یافتن چاپ قبلی خلوتگاه، چند نسخه آن در اثر برش اشتباه، کمی نامناسب شده بودند و من آنها را در کناری گذاشته بودم؛ یک روز بسیار سرد، همسرم تصمیم گرفته بود که شُمینه را روشن کند، و من برای بهتر روشن شدن چوبها، همان نسخه های خراب شده خلوتگاه را در آتش انداختم و برای لحظاتی به سوخته شدن آنها خیره شده بودم، احساس غریبی داشتم، زحمات و خدمات بسیاریم به سختی در یک کتابچه گنجانده شده بود و در مقابل چشمانم، فقط در چند لحظه سوخته شد! در همین لحظات فکر دیگری در ذهنم خطور نمود. به یاد این بخش از کلام خدا افتادم که کار و خدمت هر کس از آتش عبور خواهد نمود، حتی اگر چه خود نجات یافته باشد. « کار هرکس آشکار خواهد شد، زیرا که آن روز آن را ظاهر خواهد نمود، چونکه آن به آتش به ظهور خواهد رسید و خود آتش، عمل هرکس را خواهد آزمود که چگونه است. اگر کاری که کسی بر آن گذارده باشد بماند، اجر خواهد یافت. و اگر عمل کسی سوخته شود، زیان بدو وارد آید، هر چند خود نجات یابد اما چنانکه از میان آتش» (آیات ۱۴ و ۱۵). چه حقیقت عمیقی، همه خدمات ما از بوته آتش خواهد گذشت و اگر خدمات به مانند طلا باشند، ماندگار خواهند بود و پاداش خواهند یافت، اما اگر مثل چوب و کاه باشند، سوخته خواهند شد و از بین خواهند رفت! آیا نباید به ماهیت و انگیزه های خدمات خود دقیقتر نگاه کنیم و قبل از سوخته شدنشان در آتش آنها را بیازماییم!

روز چهارم

## بوی خوش

قرائت لوقا ۱۸: ۱۸ - ۳۰

اما خدائتی که ما را بوسیله اتحاد با مسیح در صف پیروزمندان قرار داده و هدایتیمان می کند شکر می گوئیم. مثل عطر خوش بوی در همه جا پخش می شویم تا بوی خوش معرفت الهی را به همه برسانیم. (دوم قرنتیان ۲: ۱۴ - ترجمه شریف)

روز پر مشغله ای داشتم. برنامه های زیادی در آن متمرکز شده بودند. صبح با عجله از منزل خارج شدم، لازم بود که برای مهمانی شب خرید نمایم. بعد از خریدن مایحتاج شام به خانه رفتم. چند مرغ درسته خریده بودم که باید تمیز کرده و خرد می شدند. پس شروع به کار کردم؛ کارم که تمام شد نگاهی به ساعت انداختم و متوجه شدم که وقت کلاس در دانشگاه رسیده است. دستهایم را شستم و کیف و کتابم را برداشته راهی شدم. کلاس شروع شد و استادمان در حال تدریس بود که من بویی به مشام رسید. بوی مرغ خام بود که با وجود شستن دستهایم، هنوز می توانستم حسش کنم. تمام طول کلاس احساس بدی داشتم؛ با خود فکر می کردم که آیا اطرافیان من هم متوجه این بو هستند یا خیر؟

آیا تا به حال به این فکر کرده اید که در جامعه چه بویی از ما به مشام می رسد؟ از ایمانداران انتظار می رود که بوی خوش مسیح را داشته باشند و هر کسی در برخورد با ایشان، قادر به استنشاق آن باشد. مثل عطر خوش بوی در همه جا پخش می شویم تا بوی خوش معرفت الهی به همه رسانیده شود. و در عوض باید مراقب گناه و هر تعلیم غلطی که می تواند مصداق بوی بد باشد؛ باشیم. تا مبادا بوی خوش مسیح را خدشه دار نماید. عیسی ایشان را گفت: «آگاه باشید که از خمیرمایه فریسیان و صدوقیان احتیاط کنید!» (متی ۱۶: ۶)